

ساده دلان

نگاهی به زندگی و آثار حسین محبوب



تالیف و گردآوری از کاوه

از انتشارات آیتنا و بلاگ ساده دلان محبوب

بسمه تعالی

مقدمه

من چندان طرفدار فیلمهای ایرانی نیستم اما حسین محبوب از اون دسته بازیگراییه که از دیدن هیچکدوم از فیلماش پشیمون نشدم و با بعضیاش کلی حال کردم و خاطره دارم. تلاشم معرفی این بازیگر به افرادی که با اون و کاراش چندان آشنا نیستن، شاید از این طریق اونا هم بتونن لذتهایی رو که من تجربه کردم رو تجربه کنن...

مطالبی که تو این کتاب شاهدش هستید، ابتدا تو وبلاگ منتشر کردم و بعد اونو برای دسترسی ساده تر و موندگاری بیشتر، به شکلی که الان شاهدش هستید دراوردم. البته تو بسیاری بخش ها اطلاعات کافی وجود نداره و فیلمها نایاب یا بسیار کمیاب هستن و متأسفانه خود آقای محبوب هم اعلام کردن که قصد نوشتن چیزی تو این زمینه رو ندارن. تلاش من برای بدست آوردن جزییات بیشتر تا کنون بی نتیجه بوده. اگه دوستان اطلاعات کاملتری سراغ دارن خوشحال میشم به من اعلام کنن تا در نسخه بعدی، این کتاب به روز رسانی بشه. برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر و به روزتر میتونید به وبلاگ مراجعه کنید.

کاوه – خرداد ۱۳۹۲

kavehita@gmail.com

www.hossainmahjoob.blogfa.com

زندگینامه



حسین محبوب تو یکی از مصاحبه هاش (سال ۱۳۸۵) می‌گه:

« ۱۰ مرداد سال ۱۳۲۷ تو شهرستان رشت به دنیا اومدم. چهار برادر بودیم، برادر بزرگم بر اثر تصادف تو نوجونی فوت کرد. پدرم تو شمال به خاطر یه کار تجاری که چیزی جز ضرر و اسس نداشت، مالباخته شد. من شش ماهم بود که به تهران اومدیم و همین جا موندگار شدیم تا به امروز... پدر و مادرم در قید حیات نیستن. ثمره ازدواج من دو پسر، یکی سی ساله که ارتباطات خونده و دومی هم راه‌اندازی شبکه کامپیوتر خونده که ۲۲ سالشه. هیچ کدومشون علاقه‌ای به هنر، اون هم از نوع بازیگری ندارن. برادرام هم همین‌طور. یکیشون مهندس دکل‌های فشار قوی برقه و اون یکی هم حسابدار...»

خیلی اتفاقی، یک شب داشتم از پشت شیشه بخار گرفته ای داخل یک مکانی رو می دیدم. اونجا عده ای دور هم نشسته بودن و حرف میزدن. یکی از اونا متوجه من شد و اومد بیرون گفت: دوست داری تئاتر کار کنی؟ من هم که از این سؤال تعجب کرده بودم گفتم: /جازه بدهید با دوستم مشورت کنم و بعد از مشورت کار تئاتر را شروع کردم. اتفاقاً خیلی زود یک متنی به من دادن و قرار شد نقش یک زندانی رو بازی کنم.»

تو ۱۸ سالگی (سال ۱۳۴۵) تو خانه جوانان کار رو با آقای «گل سرخی» شروع میکنه، جائیکه با همسر «شهره آغداشلو» هم، هم دوره بود. بعد از یه دوره چهار ماهه تو کاخ جوانان وارد گروه هنرهای ملی میشه و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۳ به مدت پنج سال اونجا با اساتیدی مثل «عباس جوانمرد»، «بهرام بیضایی»، «داریوش آشوری»، «محمود دولت آبادی» و «رضا کرم رضایی» دوره های عملی بازیگری رو میگذرونه و تو چندتا کار با هم همکاری میکنن. نمایش «سلطان مار» به نویسندگی و کارگردانی بهرام بیضایی و «در جنگل» (محمود دولت آبادی) حاصل این سال هاست.

به عنوان اولین کار سینمایی، حسین محبوب نقش کوتاهی تو «رگبار» تو اولین فیلم بلند «بهرام بیضایی» بازی کرد. اون به نقش یکی از معلم‌ها جلوی دروبین رفت که سر به سر آقای حکمتی (پرویز فنی‌زاده) می‌داشتن. اما دومین کار سینماییش سیزده سال بعد تو فیلم «مادیان» اتفاق افتاد و همکاری مجددش با بهرام بیضایی هم بعد ۱۵ سال، با نقش کوتاهی تو فیلم

ساده دلان

«شاید وقتی دیگر» محقق شد. تو این فرصت فعالیت اصلیش تو زمینه تئاتر و تلویزیون بود. از جمله نمایش «جنایت و مکافات» (علی رفیعی) و سریالهایی مثل «دلبران تنگستان»، «سمک عیار» و «سلطان و شبان». البته تو زمینه مستندسازی و چند مجموعه کوتاه تلویزیونی هم کار کارگردانی انجام داده. خودش در این زمینه میگه:

«من سال ۵۲ از اداره تئاتر بیرون اومدم و همون سال هم در مجموعه «دلبران تنگستان» به نقش «سیدمحمد دکتر» بازی کردم. زنده یاد محمود جوهری، منوچهر فرید، حمید طاعتی و... از دیگر بچه های تئاتری بودن که تو این مجموعه بازی میکردن... بعد از اون هم من به همراه بخشی از عوامل مجموعه «دلبران تنگستان» واسه بازی تو مجموعه «سمک عیار» انتخاب شدیم، که اتفاقاً «علی ژکان» هم که تو گروه هنرهای ملی با من هم دوره بود، تو این کار حضورداشت و قرار بود نقش «سمک» رو بازی کنه. من تو مجموعه «سمک عیار» منشی صحنه و دستیار کارگردان هم بودم.»

تو همین ایام نخستین فیلم بلند سینمایش رو با عنوان «چوپانان کویر» با موضوعی روستایی جلوی دوربین برد که هیچوقت به نمایش عمومی درنیومد.



اولین نقش درخشان سینمایی محبوب تو فیلم مادیان ساخته علی ژکان رقم خورد. اون تو نقش رحمت، درخششی فوق العاده داشت و کاملاً با نقش یکی شده بود که چند سال بعد اونو به شکلی دیگه تو «رنگ خدا» ساخته مجید مجیدی تکرار کرد. با همه اینها «مادیان» و نقش دشوار محبوب به چشم داورای جشنواره فیلم فجر نیومد و آنچنان که باید و شاید، دیده نشد. موفقیت اون تو ایفای این نقش، سیل نقش های اینچینی رو به سمتش سرازیر کرد. از جمله نقش هاش تو فیلم های «کنار برکه ها»، «دوران سربی»، «برهوت» و «ریحانه»... جالب اینکه نقش بسیار کوتاه اما تاثیرگذارش تو فیلم «شاید وقتی دیگر» بیشتر از بقیه دیده شد و مورد تحسین قرار گرفت!

«پرده آخر» ساخته واروژ کریم مسیحی جزو فیلمهاییه که به فیلم بازیگر شهرت داره و اغلب بازیگران اون بهترین نقش آفرینی های عمرشونو توش به انجام رسوندن. محبوب هم تو نقش یکی از افراد گروه تئاتر روحوضی که واسه اجرای نقشه شوم

ساده دلان

کامران میرزا به عمارت قدیمی آمدن، حضوری موثر داره و کمی نقش تاثیر چندانى بر کیفیت بازیش نداشته و بلاخره تونست نخستین نامزدی سیمرغ بهترین بازیگر نقش مکمل رو براش به ارمغان بیاره.

«رنگ خدا» ساخته مجید مجیدی به عنوان یکی از ده فیلم شاخص دهه هفتاد که نخستین نامزدی اسکار بهترین فیلم غیر انگلیسی زبان را برای ایران به همراه آورد، درباره پسر نابیناییه که رابطه سرد و خصمانه ای با پدرش داره و فراز و نشیب های زیادی رو با اون تا ساحل آرامش طی می کنه. نقش پدر کاملاً انگ محجوبه و آناتومی چهره اش هم این شباهت ها رو بیشتر میکنه. البته این نقش شباهت های زیادی به شخصیت رحمت فیلم «مادیان» داره، اما شباهت ها عمدی نبوده و از یه جایی به بعد کاملاً از هم جدا میشن. کیفیت نقش آفرینی محجوب به حدی بود که بلخره سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول رو نصیبش کرد که کاملاً حقش بود.

تو دهه هشتاد محجوب به موازات سینما تو تلویزیون هم مشغول فعالیت شد و مخاطبای بیشتری رو هدف قرار داد. «سریال صاحب دلان» ساخته محمدحسین لطیفی از جمله مجموعه های بسیار پر بیننده تلویزیونی بود که ماه رمضان روی آنتن رفت و محجوب را به محبوبیتی فوق العاده رسوند. شخصیت خلیل صحاف که برخلاف برادر بی ایمانش، اعتقادی قوی داره، پس از گرفتن قرآنی قدیمی واسه صحافی، به تحولی درونی دچار میشه. محجوب به قدری این شخصیت رو خوب از کار دراورد که هنوز با دیگر شخصیت های مجموعه های ماه رمضان فرسنگ ها فاصله داره. بازی تو سکوت اون، از نقاط قوت کارشه که تو این مجموعه، رنگ و بوی دیگه ای پیدا کرده.

«من ترانه ۱۵ سال دارم» ساخته رسول صدرعاملی از کارهای شاخص دیگه اش تو دهه هشتاده که با وجود کوتاهی، تاثیر عمیقی روی مخاطب میداره. نگرانی های پدر زندانی یه دختر نوجون، به بهترین شکل تو بازیش به تصویر کشیده شده و کیفیت چشمگیری داره. به خصوص تو صحنه های دو نفره اش با ترانه علیدوستی که حس واقع گرایی کار رو، دوچندان کرده.



ساده دلان

محبوب تو سالهای بعد تو فیلم «رسم عاشق کشی» همچنان شخصیت روستایی معروف «مادیان» و «رنگ خدا» رو تکرار کرده و چیز تازه ای بهش اضافه نکرده.

«طبل بزرگ زیر پای چپ» از فیلم های جنگی شاخصیه که متاسفانه آنچنان که باید و شاید دیده نشد و واسه همین هم بازی خوب بازیگرش چندان به چشم نیومد.

«ملک سلیمان» ساخته شهريار بحرانی از جمله فیلم های دینی کارنامه حسین محبوبه که نقشی نه چندان تاثیرگذاری رو داره البته به گفته خودش تو قسمت دوم این فیلم نقش موثرتری پیدا میکنه.

سریال در مسیر زاینده رود» و شخصیت اصلیش که باید لهجه اصفهانی داشته باشه، چالشی را پیش پای محبوب گذاشت که با موفقیت ازش بیرون اومد. اون تو نقش پدری فرزند از دست داده بازی متفاوتی رو نشون داد و تو این رابطه بیشتر از هرچیز ازچشمای نافذش واسه انتقال حس خودش استفاده کرده.

توانایی حسین محبوب تو اجرای واقعی نقشها، دقایق حضورش رو حتی تو فیلمهای بد هم برجسته می کنه. کم نیست تعداد فیلمهایی که من فقط بخاطر حضور حسین محبوب بیننده اشون بودم...

آثار سینمایی و تلویزیونی حسین محبوب به عنوان بازیگر، نویسنده و کارگردان:

- ۱۳۵۱ - رگبار(بهرام بیضایی)
- ۱۳۵۱ - سریال سمک عیار (محمد رضا اصلانی)
- ۱۳۵۲ - سریال دلبران تنگستان (همایون شهنواری)
- ۱۳۵۹ - چوپانان کویر (حسین محبوب)
- ۱۳۶۲ - سریال افسانه سلطان و شبان(داریوش فرهنگ)
- ۱۳۶۲ - سریال سربداران (محمد علی نجفی)
- ۱۳۶۴ - مادیان (علی ژکان)
- ۱۳۶۵ - کنار برکه ها(یدالله نوعصری)
- ۱۳۶۵ - سریال کوچک جنگلی(بهرروز افخمی)
- ۱۳۶۶ - شاید وقتی دیگر (بهرام بیضایی)
- ۱۳۶۷ - برهوت (محمد علی طالبی)
- ۱۳۶۷ - دوران سربی(خسرو معصومی)
- ۱۳۶۸ - خدا میاد(مجید مجیدی)
- ۱۳۶۸ - ریحانه(علیرضا ریسیان)
- ۱۳۶۹ - پرده آخر(واروژ کریم مسیحی)
- ۱۳۶۹ - نقش عشق(شهريار پارسى پور)
- ۱۳۷۲ - سریال در جستجوی تعادل(حسین محبوب)
- ۱۳۷۴ - براده های خورشید (محمد حسین حقیقی)

ساده دلان

- ۱۳۷۴ - ماه و خورشید (محمد حسین حقیقی)
- ۱۳۷۶ - رنگ خدا (مجید مجیدی)
- ۱۳۷۸ - واژه‌های حضور - آینه‌ها (مه‌دی صفرخانی)
- ۱۳۷۹ - باران (مجید مجیدی)
- ۱۳۷۹ - علی و دنی (وحید نیکخواه آزاد)
- ۱۳۸۰ - سریال صنوبر (مجتبی راعی)
- ۱۳۸۰ - من ترانه پانزده سال دارم (رسول صدر عاملی)
- ۱۳۸۲ - رسم عاشق کشی (خسرو معصومی)
- ۱۳۸۲ - خواب خاک (سپیده فارسی)
- ۱۳۸۳ - طبل بزرگ زیر پای چپ (کاظم معصومی)
- ۱۳۸۴ - حلقه (کاظم معصومی)
- ۱۳۸۴ - سریال قلب (مسعود تکاور)
- ۱۳۸۵ - در مه بخوان - بالاتر از آسمان (فریدون حسن پور)
- ۱۳۸۵ - سریال صاحب‌دلان (محمد حسین لطیفی)
- ۱۳۸۶ - سبز کوچک (غلامرضا رضانی)
- ۱۳۸۷ - ملک سلیمان (شهریار بحرانی)
- ۱۳۸۷ - ریال بچه‌های بهشت (خسرو معصومی)
- ۱۳۸۷ - رویای سبز (حسین محبوب)
- ۱۳۸۷ - سریال عمارت فرنگی (محمد رضا ورزی)
- ۱۳۸۷ - ما هنوز زنده ایم (اسماعیل فلاح پور)
- ۱۳۸۷ - ستایش (محمد رضا رحمانی)
- ۱۳۸۸ - جمعه داغ (احمد دیری)
- ۱۳۸۹ - مهتاب روی سکو (فیما امامی)
- ۱۳۸۹ - خانه ای در دور دست (کاظم معصومی)
- ۱۳۸۹ - سریال در مسیر زاینده رود (حسن فتحی)
- ۱۳۹۱ - سریال زمانه (حسن فتحی)
- ۱۳۹۲ - سریال ستاره حیات (جواد ارشادی)
- ۱۳۹۲ - ترنج (مجتبی راعی)
- ۱۳۹۲ - سریال سرزمین کهن (کمال تبریزی)
- ۱۳۹۲ - شب دمام (خسرو معصومی)

مروری بر آثار حسین محجوب

۱۳۵۱ - رگبار (بهرام بیضایی)

آقای حکمتی (پرویز فنی زاده)، معلم جدید مدرسه ای در جنوب شهر، در آغاز ورود به کلاس درس یکی از شاگردانش به نام مصیب را از کلاس اخراج می کند. آتیه، خواهر مصیب، به اعتراض نزد آقای حکمتی می رود و حکمتی به او ابراز علاقه می کند. آقارحیم، قصاب محله، نیز به خواهر مصیب علاقه دارد. از طرف دیگر آقای ناظم و همسرش مایلند دختر خود را به عقد آقای حکمتی درآورند؛ اما حکمتی اعتنایی به دختر ناظم ندارد.

حکمتی برای پر کردن اوقات فراغت خود تصمیم می گیرد به تنهایی تالار نمایش ویران و متروک مدرسه را مرمت کند. چند بار آقا رحیم برای این که آقای حکمتی را از میدان عشق به در کند او را تهدید می کند، اما رابطه ی حکمتی با آتیه عمیق تر می شود. تالار نمایش مدرسه با یک برنامه ی نمایشی افتتاح می شود، و پس از آن حکم انتقال حکمتی به او ابلاغ می شود، و او به ناچار مدرسه و محله را ترک می کند...

۱۳۵۱ - سریال سمعک عیار (محمد رضا اصلانی)

۱۳۵۲ - سریال دلیران تنگستان (همايون شهناوری)

قیام مردم بوشهر علیه استعمار انگلیس

۱۳۵۹ - چوپانان کویر (حسین محجوب)

خشکسالی در کویر بیداد می کند. سه چوپان: مختار، سیدموسی و میرزا، که از گله های ارباب مراقبت می کنند منتظرند تا قدیر، پسر ارباب که برای پیدا کردن مرتع رفته، باز گردد. همسر میرزا بیمار است، اما او اجازه ندارد گله را ترک کند و به دیدار همسرش برود. مختار او را راهی خانه اش می کند. در این میان تعدادی گوسفند و بز بر اثر طوفان شن می میرند. قدیر به تلافی میرزا را تنبیه می کند. مختار مداخله می کند و به ارباب و پاسگاه ژاندارمری شکایت می برد؛ اما رئیس پاسگاه حق را به قدیر می دهد.

۱۳۶۲ - سریال افسانه سلطان و شبان (داریوش فرهنگ)

سلطانی کوتاه فکر و خوشگذران کابوس عجیبی می بیند و خوابگزار اعظم تعبیر آنرا تیره های بلایی می داند که در تاریخ معینی از ماه بر سرش فرود خواهند آمد. سلطان از این موضوع وحشت کرده و در بستر بیماری می افتد. وزیر اعظم، سلطان بانو و خوابگزار اعظم راه حل این مشکل را جایگزین کردن شخص دیگری به جای سلطان می دانند تا خطر بگذرد. پس همای سعادت را رها می سازند و پرنده بر شانه شبان ساده دلی فرود می آید که شباهت غیر قابل تصویری به سلطان دارد. شبان را به قصر آورده و ردای سلطانی بر او می پوشانند و

ساده دلان

۱۳۶۲ - سریال سربداران (محمد علی نجفی)

قیام سربداران خراسان به رهبری شیخ حسن جوری بر علیه مغولها

۱۳۶۴ - مادیان (علی ژکان)

برای رضوانه خبر می آورند که گلبوته، دخترش، صاحب فرزندی شده است. رضوانه سوار بر مادیان به اتفاق رحمت (حسین محبوب)، برادرش، به طرف روستای محل سکونت دختر می رود. در طول راه سرگذشت خود را در ذهن مرور می کند... باران بی موقع محصول سالانه را نابود کرده است. رضوانه همراه چهار فرزند یتیم خود به سختی روزگار می گذراند. رحمت گلبوته را به قدرت، که همسری نازا دارد، نشان می دهد و به او پیشنهاد می کند که با گلبوته ازدواج کند. قدرت می پذیرد که در ازای یک مادیان، به عنوان شیربها، با گلبوته ازدواج کند. اما گلبوته ناراضی است. رضوانه پس از مرور این خاطرات به روستا می رسد و دخترش را خندان در بستر می بیند، که شوهرش کنار او نشسته است.

۱۳۶۵ - کنار برکه ها (یدالله نوعصری)

سید رسول (حسین محبوب)، پس از مرگ همسرش با رباب ازدواج می کند. پسرش طاهر علاقه ای به رباب ندارد. او بیش تر وقت خود را با اسب سفیدی که یادگار مادرش است می گذراند. رباب برای آن که طاهر کمتر به مادر خود فکر کند اسب را به جزیره ای می برد و رها می کند. طاهر اسب را می رباید و در جزیره گرفتار توفان می شود. اما نجاتش می دهند. پدر او را تنبیه می کند و به روستا باز می گرداند. پس از مدتی پدر برای کاری به شهر می رود. در غیبت او انبار خانه آتش می گیرد و رباب در میان آتش گرفتار می شود. طاهر، با کمک اهالی، رباب را نجات می دهد و پس از آن رابطه ای عاطفی بین آن دو برقرار می شود.

۱۳۶۵ - سریال کوچک جنگلی (بهروز افخمی)

روایتگر گوشه‌ای از تاریخ قیام جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در کنار دکتر حشمت، خالو قربان و بقیه یارانش

۱۳۶۶ - شاید وقتی دیگر (بهرام بیضایی)

مدبر در حال ویرایش فیلم مستندی در مورد آلودگی هوا، کیانه همسرش را میبیند که با مرد غریبه ای در اتومبیل خوش و بش میکند. در حالی که او به همسرش مشکوک شده، کیان هم بخاطر هویت نامعلومش دچار اضطراب و توهم است.

۱۳۶۷ - برهوت (محمد علی طالبی)

رسول (حسین محبوب) آموزگاری است که از منطقه ای سرسبز در شمال به کویر رفته و آرزو دارد به کمک دانش آموزان، روستا را از خطر توفان شن ایمن نگاه دارد، و با ساختن باغچه آن جا را شبیه زادگاهش سازد. مریم، همسر باردار او، در شبی توفانی قبل از رسیدن به دکتر فوت می کند. رسول بعد از غلبه بر بحران روحی خود به مدد دانش آموزان در اطراف روستا سبزه و گیاه بسیار می کارد.

ساده دلان

۱۳۶۷ - دوران سربی (خسرو معصومی)

جان برار (حسین محبوب) از راه تهیه و فروش زغال خرج خانواده را تأمین می کند. او با اسبی که از پسر عمویش کرایه کرده زغال ها را به شهر می رساند. گوهر، همسر او، باردار است و احتیاج به عمل سزارین دارد، او فرزندش، اسماعیل، را در روستا باقی می گذارد تا از خانه و گاوشان مراقبت کند و خود با درشکه شبانه همسرش را به شهر می برد. به نیت آن که گاو را با اسب تاخت بزند، اسب را برای تأمین خرج عمل همسرش می فروشد اما در روستا، موقعی که اسماعیل در کلاس درس است، گاو طعمه ی خرس می شود. جان برار به روستا بازمی گردد و با شکایت پسر عمویش به زندان می افتد. با برخورد های کدخدامنشانه ی اهالی جان برار آزاد می شود. با این شرط که بدهی اش را به اقساط بپردازد. جان برار که به تنهایی توان خرج و دخل خانه را ندارد اسماعیل را از رفتن به مدرسه بازمی دارد تا به او در کارهایش کمک کند. اما پس از آن که درمی یابد بازار فروش زغال رونقی ندارد، اسماعیل را به مدرسه می فرستد و خود به عنوان کارگر فصلی راهی شهر می شود.

۱۳۶۸ - خدا میاد (مجید مجیدی)

در یک روستای دور افتاده شمال ایران، مادر خانواده به شدت مریض است و همه از بهبودی او نا امید شده اند. روستائیها به بچه ها میگویند فقط خدا میتواند به او کمک کند. یکی از بچه ها نامه ای خطاب به خدا مینویسد و پست میکند. نامه به دست یک کارمند اداره پست میرسد و داستان را برای همکارانش تعریف میکند و نهایتاً تصمیم میگیرند برای نجات مادر آمبولانسی به روستا بفرستند...

۱۳۶۸ - ریحانه (علیرضا ریسیان)

ریحانه به دلیل اختلاف با شوهرش، اسکندر، به خانه ی پدرش باز می گردد. برادر او حیدر که اسباب این ازدواج را فراهم کرده و مانع وصلت ریحانه با پسر عمویش رضا، بوده است به دلیل مشکلات مالی و کنایه های مردم نمی تواند حضور ریحانه را تحمل کند. تیمور، که مبالغی پول از حیدر طلبکار است از حیدر می خواهد که با ازدواج او با ریحانه موافقت کند. حیدر به زندان می افتد و ریحانه ابتدا به خانه ی خواهرش پناه می برد، اما بعد از این که متوجه می شود شوهر خواهرش به او نظر دارد به خانه ی عمویش می رود. زن عموی او، به رغم مخالفت شوهرش، خواهان ازدواج ریحانه با رضا است. رضا، که سابقه ی فعالیت سیاسی داشته پس از حریق که در کارخانه روی می دهد توسط عوامل صاحب کارخانه کتک می خورد و از کارخانه رانده می شود. او همراه ریحانه شهر را ترک می کند.

۱۳۶۹ - پرده آخر (واروژ کریم مسیحی)

تاج الملوک و کامران میرزا، تنها بازماندگان دودمان رفیع الملک، برای تصاحب مجدد خانه موروثی خانواده که پس از غرق شدن برادرشان حسام میرزا در رودخانه به همسرش فروغ الزمان به ارث رسیده، دست به توطئه می زنند. نقشه توطئه این است که با اجرای نمایشی که کامران میرزا نوشته، ثابت کنند که فروغ الزمان مجنون است و احتمالاً بعداً او را از سر راه بردارند. یک گروه دوره گرد تئاتری را استخدام می کنند تا در نقش خدمه خانه، در اجرای توطئه کمک کنند. گروه نمایشی که از نیت نهایی این خواهر و برادر بی خبرند، وارد این بازی می شوند. فروغ الزمان که در شهرستان ساکن بوده، بی خبر از همه جا برای اولین بار وارد این خانه می شود و از همان ابتدا بازی شروع می شود و به او وانمود می کنند که شوهرش را کشته اند. فروغ الزمان از شهربانی کمک می خواهد و بازرس رکنی و مأمورانش وارد ماجرا می شوند، اما در بازرسیها مدرکی به دست نمی آورند و تاج الملوک به طور ضمنی به بازرس رکنی می فهماند که فروغ دچار پریشان حالی است. با رفتن رکنی و مأمورانش، بازیهها ادامه پیدا می کند و فروغ که ندانسته خود یکی از بازیگران اصلی نمایش است، هر بار فریب می خورد و کارش به بیماری می کشد.

ساده دلان

در ادامه نمایش، او را در موقعیتی قرار می دهند که دست به قتل بزند و طبیعتاً پای بازرسی رکنی و همکاریانش دوباره به میان کشیده می شوند. اما این بار رکنی به ماجرا مشکوک شده، دستور پیگیری و تحقیق می دهد. اما بازی همچنان ادامه دارد. فروغ که متوجه شده جانش در خطر است، قصد گریز می کند، اما راهش بسته است. او کم کم واقعاً دچار پریشان حالی می شود. تاج الملوک که گرداننده اصلی ماجراست، موقعیت را برای از میان برداشتن او مناسب می یابد، اما گروه بازیگران که به نیت واقعی او پی برده اند، خانه را ترک می کنند. کامران میرزا هم که دلباخته فروغ شده، حاضر به قتل او نمی شود و در مقابل خواهرش می ایستد. از سوی دیگر رکنی که در پیگیری هایش اصل ماجرا را کشف کرده، به کمک فروغ می آید و او را در جریان همه قضایا قرار می دهد و همچنین، بازیگران را وامی دارد که به خانه برگردند و در «پرده آخر» نمایش، از راز توطئه پرده برداری کنند. در خاتمه، تاج الملوک که کارش به جنون می کشد و فروغ خانه را می بخشد تا به بیمارستانی برای مستمندان تبدیل شود.

۱۳۶۹ - نقش عشق (شهریار پارسی پور)

دو جوان دانشجوی در موزه ی هنرهای معاصر سنتی به تابلو بدون امضایی برمی خورند که گفته می شود کار دو نقاش قهوه خانه ای است. دو دانشجوی به تحقیق درباره ی زندگی و آثار آن دو نقاش می پردازند و با پیگیری و مراجعه به دوستان و شاگردان آن دو نقاش گوشه هایی از زندگی نقاش اصلی را روشن می کنند؛ نقاش که نقاشی های قهوه خانه ای می کشیده پس از رکود کار همچنان به کشیدن نقاشی ادامه می دهد، تا این که زنی که به او تابلویی سفارش می دهد و نقاش سخت فریفته ی زن می شود. از آن پس خیال زن لحظه ای نقاش را تنها نمی گذارد. نقاش در ملاقات ها و برخوردهایش با اساتید فن درمی یابد که آنها نیز در نقاشی هایشان چهره هایی مانند چهره ی همان زن کشیده اند. پس از گذشت سال ها نقاش، در دوره ای که نقاشی های انتزاعی رواج گرفته است، پیشنهاد کار در یک گالری را رد می کند و در سنین پیری، در گمنامی، فوت می کند.

۱۳۷۲ - سریال در جستجوی تعادل (حسین محبوب)

سریال مستند ۵ قسمتی در مورد عواملی که در ایجاد تعادل تاثیر گذارن.

۱۳۷۴ - براده های خورشید (محمد حسین حقیقی)

«علی» پس از اطلاع از مجروح شدن پدرش در جبهه، عازم مناطق جنگی می شود. یکی از هم رزمان پدر او را در این سفر همراهی می کند. آن دو به خط مقدم می روند. پدر به شهادت رسیده است و پیکر او در نقطه ای قرار گرفته که امکان دسترسی به آن میسر نیست «علی» بین بازگشت به خانه و ماندن در جبهه، ماندن را بر می گزیند و عملیات آغاز می شود...

۱۳۷۴ - ماه و خورشید (محمد حسین حقیقی)

مختار جوان رزمنده ای است که تحصیلات خود را به دلیل رفتن به جبهه نیمه کاره رها می کند، اما با خبر پذیرش قطع نامه به تهران برمی گردد و در ادامه ی رفتن به دانشگاه، با گرفتن نمره های ضعیف تهدید به اخراج می شود. او درس را رها کرده و به کارهای دیگر می پردازد. روزی مختار با هم‌رزم سابقش نادر برخورد می کند و با او به تجارت می پردازد. مختار به اصرار نادر تصمیم می گیرد با دختری به نام نرگس ازدواج کند، اما خانواده ی نرگس از مختار گواهی سلامت روحی و جسمی می خواهند. و مختار آزمایش های لازم را انجام می دهد و ثابت می کند که سالم است، و ازدواج سر می گیرد و زوج های جوان برای گذراندن ماه عسل به شمال کشور می روند، اما در جاده مختار با شنیدن خبر رحلت امام خمینی (ره) دیوانه وار رانندگی

ساده دلان

می کند و ماشین منحرف می شود و به شدت آسیب می بیند اما با حضور نرگس و دوست مختار (حاج ابراهیم) او روحیه اش را بدست می آورد.

۱۳۷۶ - رنگ خدا (مجید مجیدی)

محمد رضانی فرزند نابینای هاشم (حسین محبوب) که در مدرسه نابینایان تحصیل می کند برای گذراندن تعطیلات به خانه بازمی گردد. هاشم که پس از مرگ همسر خود با مادرش زندگی می کند، تصمیم به ازدواج مجدد می گیرد. او به همین منظور محمد را به کارگاه نجاری می فرستد. مادر هاشم که به نشان اعتراض در مقابل این اقدام خانه را ترک کرده بود بعلت بیماری مجبور به بازگشت می شود و سرانجام در بستر بیماری از دنیا می رود. هاشم که با مرگ مادر خود و شنیدن جواب منفی از نامزدش بیش از همیشه احساس تنهایی می کند به سراغ محمد رفته و او را به خانه بازمی گرداند ولی محمد در میانه راه بر اثر شکسته شدن پل به داخل رودخانه افتاده و هاشم نیز برای نجات محمد خود را به داخل رودخانه می اندازد. اما خود نیز گرفتار می شود. پس از بهوش آمدن با پیکر بی جان فرزندش مواجه می شود. هاشم که پس از مرگ همسر و مادرش فرزند کوچک خود را نیز از دست رفته می بیند او را در آغوش می گیرد و محمد نیز در آغوش پدر جانی دوباره می یابد.

۱۳۷۸ - واهمه های حضور - آینه ها (مهدی صفرخانی)

مرد میان سالی که به بیماری لاعلاجی مبتلاست، شبی صدایی می شنود که به او می گوید: به ساحل دریا برو، آن جا مردی را خواهی دید که راه علاج بیماری ات رابه تو می گوید. مرد به ساحل دریا می رود.

۱۳۷۹ - باران (مجید مجیدی)

در یک برج در حال ساخت عده ای کارگر روستایی و افغانی مشغول بکار هستند. لطیف کارگر روستایی که مسئول خدمات و تغذیه ی کارگران نیز هست، باخبر می شود که بعد از مجروح شدن یک کارگر افغانی، اینک پسر او رحمت، جایگزین مشغول کار است. به دلیل جثه ضعیف رحمت وظیفه ی خدمات دادن به کارگران را به او می سپارند و لطیف کار راحت خود را از دست می دهد. این کار لطیف را عصبانی می کند و او در پی آزار رحمت برمی آید. یک روز متوجه می شود که رحمت در واقع دختری است به نام باران که از سر ناچاری در میان مردان به جای پدر کار می کند و همین موضوع باعث می شود که لطیف به کمک باران بیاید و در این بین به او دل می بندد، ولی با منع کار برای افغانی ها، لطیف به دنبال باران می گردد و وقتی وضعیت زندگی آن ها را می بیند، همه ی پس انداز خود را به خانواده ی او می دهد، ولی بعد متوجه می شود که باران و خانواده اش قصد دارند برای همیشه ایران را ترک کنند.

۱۳۷۹ - علی و دنی (وحید نیکخواه آزاد)

دنی نوجوانی انگلیسی که بازیگر سینماست، برای یکی از بستگانش ماجرای سفرش به اصفهان را تعریف می کند: دنی که فیلمی در جشنواره کودک دارد همراه با کارگردان و چند نفر دیگر به اصفهان می آیند و با علی که او هم بازیگر است، هم اتاق می شود. علی و دنی در ابتدا با هم اختلاف دارند و کارشان حتی به مشاجره می کشد، اما وقتی که فیلمهایشان در جشنواره به نمایش درمی آید، با هم دوست می شوند. روزی که آنها برای گردش به بازار اصفهان رفته اند بر اثر یک سوءتفاهم باز هم مشاجره می کنند. دنی از دست علی فرار می کند و گرفتار گروهی قاچاقچی می شود که قصد دارند سکه های عتیقه را از کشور خارج کنند. علی نیز در جست و جوی دنی گرفتار همان گروه قاچاقچی می شود. علی که متوجه می شود آنها قصد دارند

ساده دلان

سکه ها را به خورد یک کودک افغانی بدهند و بعد او را بکشند کمک می کند تا او فرار کند. قاچاقچی ها خشمگین می شوند و تصمیم می گیرند برای قاچاق سکه ها از علی استفاده کنند. علی و دنی فرار می کنند و دو نفر از قاچاقچی ها به جست و جوی آنها می روند و علی را می گیرند. دنی که فرار کرده با گروهی از بچه ها که قصد رفتن به جشنواره را دارند به کمک رئیس کلانتری، دنی را نجات می دهند و قاچاقچی ها را دستگیر می کنند. در حالی که در جشنواره همه از یافتن علی و دنی ناامید شده اند، آنها را به هتل بازمی گردند و متوجه می شوند که جایزه بهترین بازیگر به طور مشترک به آنها داده شده است.

۱۳۸۰ - سریال صنوبر - سالهای سخت در خمین (مجتبی راعی)

داستان مربوط به آشوبهای منطقه کمره علیه روسها در سالهای پس از انقلاب مشروطه تا شروع جنگ جهانی اول است که از زبان پسری به نام روح الله نقل میشود. به عبارت دیگر خاطرات سنین ۱۳ تا ۱۶ سالگی آیت الله خمینی است.

۱۳۸۰ - من ترانه پانزده سال دارم (رسول صدر عاملی)

ترانه دانش آموز پانزده ساله ای است که مادرش فوت کرده و پدرش در زندان است. او با مادر بزرگش زندگی می کند و دوست پدرش هر ماه درآمد ماشین پدر ترانه را برای آن ها می آورد. امیر به ترانه اظهار عشق می کند و تصمیم به ازدواج با او می گیرد. اما مادر امیر با این ازدواج موافقت نمی کند. او سرانجام با سماجت های امیر به دیدن ترانه می رود و ترانه را راضی می کند تا رضایت پدر را بگیرد. اما چون هر دو محصل هستند قرار بر صیغه ی محرمیت می شود تا بعد ازدواج دائم صورت گیرد. بعد از مدتی ترانه متوجه می شود که امیر با چند دختر ارتباط غیر اخلاقی دارد و با این وضع تصمیم به جدایی می گیرد. ترانه و امیر از هم جدا می شوند و امیر به آلمان می رود، اما پس از مدتی ترانه می فهمد که باردار است او به مادر امیر پناه می برد، اما مادر امیر با اینکه عضو انجمن حمایت از زنان است حرف ترانه را قبول نمی کند، اما ترانه زیر بار تهمت نمی رود و حاضر به سقط بچه نمی شود، او بچه اش را به دنیا می آورد و با مراجعه به دادگاه و انجام آزمایشات، مشخص می شود که بچه، قانوناً فرزند امیر و ترانه است و ترانه بعد از مدت ها با دخترش به دیدن پدر می رود.

۱۳۸۲ - رسم عاشق کشی (خسرو معصومی)

پدر جلال (حسین محبوب) هنگام قطع یکی از درختان جنگلی در شمال دستگیر می شود و به زندان می افتد. پس از این اتفاق، اره ای که میرزا آقا به پدر جلال داده بود ضبط می شود و اعضای خانواده در غیاب پدر مجبور می شوند هزینه اره را بپردازند. لطیف سرباز اهری پاسگاه روستا، به ماجان (خواهر جلال) علاقه دارد و چون باجی (مادر جلال) لطیف را حین بردن شوهرش به زندان دیده، در مورد ازدواج این دو تغییر عقیده می دهد. جلال با دیدن تلاش فراوان مادرش و رفتار نامناسب میرزا آقا با او، تصمیم می گیرد به واسطه سفارش نجار به میرزا آقا که سردسته قاچاقچیان چوب منطقه است، هر روز پیش از رفتن به مدرسه، اره را از روستا به جنگل حمل کند و آن را به دست عطا و فرج برساند. لطیف که با سماجتش باجی را کلافه کرده، رفته رفته او را متقاعد می کند که در دستگیری شوهرش نقشی نداشته است. فرج که یکی از قاچاقچیان چوب است بدون دلیل روشنی با خانواده جلال مشکل دارد و از حرف های نجار برمی آید که پدر جلال را هم او به مأموران لو داده است. ورود دیر هنگام جلال به مدرسه، چرت زدنش سر کلاس و کوتاهی اش در انجام تکلیف ها باعث می شود باجی پس از آگاهی از آنها جلال را تنبیه کند.

غیبت های دائم جلال و رفتار مشکوک او حساسیت خانواده را برمی انگیزد و لطیف که صبحگاه او را تعقیب می کند، متوجه می شود که مأموریت هر روزه جلال چیست. لطیف که لباس سربازی به تن دارد، وسط جنگل به محاصره قاچاقچیان درمی آید و با وجود مخالفت عطا توسط آنان مضروب می شود. فرج و گروهش به نوبت به لطیف حمله می کنند و در قتل او شریک می

ساده دلان

شوند. این در حالی است که جلال به دلیل جا گذاشتن کتابش برگشته و دارد این صحنه های فجیع را می بیند. فرج پس از آگاهی از حضور جلال به عنوان شاهد قتل او را تعقیب می کند اما موفق به یافتنش نمی شود. باجی و ماجان که رد جلال را در درمانگاه پیدا کرده اند، با چهره پیر شده او روبرو می شوند و همزمان، پدر که برای پسرش ساعت مچی خریده در آستانه ورود به روستا، سراغ لطیف را می گیرد...

۱۳۸۲ - خواب خاک (سپیده فارسی)

در مرز واقعیت و خیال، راننده ای میانسال و تنها، زنی جوان و افسرده در صبح دم بعد از عروسی و نوجوانی بی کس در تصادفی هولناک می میرند. در حالی که این حادثه آغاز زندگی دوباره آنان است تا به دور از سرگستگی، شکل دیگری از بودن را تجربه کنند. سرانجام آنها در فضایی آمیخته از وهم و وجود، هم چون آشنایانی دیرین هم دیگر را یافته و به آرامش می رسند.

۱۳۸۳ - طبل بزرگ زیر پای چپ (کاظم معصومی)

پس از یک عملیات ایزایی، نیروهای خسته دو جبهه نبرد از فرط تشنگی در هوای گرم و آفتاب سوزان با مرگ دست بگریانند. این در حالیست که حوضچه آبی در بین آنها قرار گرفته است.

۱۳۸۴ - حلقه (کاظم معصومی)

جهان پسری است که بعد از عقد به اصرار پدرش به بهانه بمباران از کشور خارج می شود و بعد از آن پدرش او را قانع میکند که همسرش به طور غیابی از او طلاق گرفته است. ۲۵ سال بعد پس از فوت پدر، جهان در صندوق پدرش نامه های همسرش را پیدا میکند و متوجه می شود که در تما این ساله پدرش به او دروغ گفته است. حالا پس از ۲۵ سال به امید یافتن عشق گمشده به ایران باز میگردد...

۱۳۸۴ - سریال قلب (مسعود تکاور)

دو هم رزم قدیمی، پس از سالها همدیگر را می بینند. یکی ترکش در سر دارد و دیگری پزشکی است که فرزندی موفق دارد. پسر دکتر از نظر قلبی بیمار است و از خارج ترغیب به مهاجرت میشود. رزمنده جانباز وصیت میکند در صورت مرگ قلبش به پسر پیوند زده شود...

۱۳۸۵ - در مه بخوان - بالاتر از آسمان (فریدون حسن پور)

روایتگر زندگی دکتری است که در اسارت به سر می برد و با شروع جنگ عراق و آمریکا آزاد می شود و به ایران برمی گردد، اما به جای رفتن به خانه به روستای کوهستانی در ارتفاعات می رود و آنجا به کار و زندگی مشغول می شود.

۱۳۸۵ - سریال صاحب دلان (محمد حسین لطیفی)

صاحب دلان، زندگی پیرمردی صحافی به نام سیدخلیل صحافزاده (حسین محبوب) را روایت می کند که با ورود قرآنی برای صحافی به خانه اش، مطابق با آیه هایی که تلاوت می کند، برایش اتفاق می افتد و ...

ساده دلان

۱۳۸۶ - سبز کوچک (غلامرضا رضانی)

داستانی نوشته است که در مسابقه های بین مدرسه ای اول شده و باید روز نیمه شعبان برای گرفتن جایزه اش به سالن بزرگ شهر برود. پدر به دلیل دست تنها بودن صاحب کارش، محمد را وادار می کند تا ظهر به عنوان وردست در حجره فرازند بماند. نگرانی محمد برای نرسیدن به سالن جشن بی مورد نیست. او تا ظهر موانع مختلفی سر راهش می بیند و به هر ترفندی از این مشکلات عبور می کند. اما مرتضی پسر عمه اش که از فرازند دل خوشی ندارد می خواهد با دزدیدن قالیچه گران قیمت از فرازند تلافی کند.

۱۳۸۷ - ملک سلیمان (شهریار بحرانی)

گوشه ای از داستان زندگی حضرت سلیمان.

۱۳۸۷ - سریال بچه های بهشت (خسرو معصومی)

در هر قسمت این سریال ۱۳ قسمتی، قاسم نوجوانی پر شر و شور، داستانی می آفریند و در این مسیر به مرور شرایط زندگی و ویژگیهای سیاسی اجتماعی زمانه خود را درک میکند...

۱۳۸۷ - رویای سبز (حسین محبوب)

شش ساله که هنوز سواد ندارد از مربی کانون می خواهد که به او کتاب بدهد. مربی تسلیم اصرار او می شود و کتاب از رده خارج شده ای را به او می دهد. زهرا خواهر نرگس کتاب را برای او می خواند. کتاب داستان سه شکارچی است که در جنگل به دنبال شکار گوزن ها هستند...

۱۳۸۷ - سریال عمارت فرنگی (محمد رضا ورزی)

اتفاقات دوران سلطنت رضا شاه از سال ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۰. سقوط احمد شاه قاجار و تاجگذاری رضاشاه. جاسوسای انگلیسی در همه جای حکومت نفوذ کرده اند و از کوچکترین تا بزرگترین تصمیم گیری ها را مو به مو به خارجیا گزارش می دهند...

۱۳۸۷ - ما هنوز زنده ایم (اسماعیل فلاح پور)

فیلمی در مورد معلولان و جانبازان شیمیایی جنگ

۱۳۸۷ - ستایش (محمد رضا رحمانی)

داستان دختر ۲۰ ساله ایی که پدرش در زمان جنگ شهید شده است و اکنون در آستانه ازدواج قرار دارد. اما با ورود شخصی جدید به زندگیش متوجه می شود که این خانواده، والدین واقعی او نبوده اند...

۱۳۸۸ - جمعه داغ (احمد دیری)

داستان این فیلم پلیسی درباره شخصی به نام کلامی است که یک شرکت پخش داروهای قاچاق و فاسد داشته است و اکنون فراری است و به اسم حدادی مشغول برج سازی میباشد. اما تعدادی خانواده های قربانی به دنبال انتقامجویی شخصی در پی او هستند.

ساده دلان

۱۳۸۹ - مهتاب روی سکو(فیما امامی)

ابراهیم تعزیه گردان روستای نیاق هر ساله به همراه خانواده اش برای اجرای تعزیه به روستاهای مختلف دعوت می شود.

۱۳۸۹ - خانه ای در دور دست(کاظم معصومی)

داستان دختر بچه ای به نام اوین است که در پی یک ناخوشی به بیمارستان منتقل و در آنجا مشخص میشود که مجروح شیمیایی است و جستجو برای کشف گذشته و هویت او آغاز میشود.

۱۳۸۹ - سریال در مسیر زاینده رود (حسن فتحی)

فوتبالیست مشهوری به نام مهران سارنگ برای عقد قرارداد با یک باشگاه تازه تاسیس به اصفهان سفر می کند اما در کشمکش این قرارداد و به واسطه ی تصادف رانندگی ، ناخواسته جوان اصفهانی به نام مسعود مصیب را به قتل می رساند و ...

۱۳۹۱ - سریال زمانه(حسن فتحی)

بهزاد قصد ازدواج با دختر عموی ثروتمندش را دارد، اما اتفاقاتی باعث برملا شدن رازی میشود که زندگی را دگرگون میکند...

۱۳۹۲ - سریال ستاره حیات(جواد ارشادی) (در دست تولید)

این سریال به اتفاقات یک ناحیه از اورژانس کشور و زندگی مسئول این پایگاه می پردازد. در این سریال مخاطبان علاوه بر دیدن زندگی خصوصی کارکنان اورژانس، در هر قسمت شاهد اجرای دو ماموریت اورژانسی هم هستند.

۱۳۹۲ - ترنج(مجتبی راعی) (اکران نشده)

داستان زندگی یک مینیاتوربست آذری که اتفاقی نگرش او را نسبت به مرگ دگرگون میکند.

۱۳۹۲ - سریال سرزمین کهن(کمال تبریزی) (در دست تولید)

داستان کودکی به نام رهی که بعد از بمباران دهکده ای توسط نیروهای متفقین، از زیر آوار بیرون کشیده می شود. رهی پس از چند روز مراقبت توسط مادرش راهی تهران می شود. سال ها بعد او در یک خانواده توده ای بزرگ می شود؛ اما بر اثر به وقوع پیوستن ماجراهایی، او به یک خانواده درباری سپرده می شود. در این خانواده است که او رفته رفته به هویت خود پی می برد و همین باعث می شود به یک خانواده دیگر که علاقه های مذهبی دارند، سپرده شود؛ اما این پایان ماجراهای او و اطرافیانش نیست...

۱۳۹۲ - شب دمام(خسرو معصومی) (در دست تولید)

داستان پسری به نام موسی که به شدت بازیگوش است و به همین دلیل مادرش تصمیم می گیرد تا در تعطیلات تابستان او را برای کار نزد دایی اش که کارمند سازمان میراث فرهنگی است بفرستد دایی موسی او را به استاد مرمت کاری به نام استاد ابراهیم می سپارد. استاد ابراهیم یک شروه خوان است و به مرور تلاش می کند تا با موسی و دنیای او همراه شود.

گزیده مصاحبه و گفتگوها

آذر ماه سال ۱۳۸۴

گفتگو با روزنامه شرق به مناسبت پخش مجموعه تلویزیونی قلب از شبکه تهران:



هر چند شما تمایلی به صحبت درباره مجموعه «قلب» ندارید؟ اما این گفت و گو به بهانه حضورتان در این مجموعه انجام می شود و همین عدم تمایل تان به پاسخگویی به سئوالات ما راجع به این مجموعه حس کنجکاوی مان را بیشتر کرده است. به همین خاطر گفت و گو را با سئوالاتی راجع به این مجموعه شروع می کنیم. اگر مجموعه «قلب» تا این اندازه ضعیف از کار درآمده که شما حاضر به صحبت راجع به آن نیستید، چرا اصلاً بازی در آن را پذیرفتید؟
حقیقت این است که بازی در این اثر برای من که کارهایم را با وسواس انتخاب می کنم یک اتفاق بد بود.

چرا؟

برای اینکه در این کار مقادیر فراوانی آب وجود دارد.

تا آنجایی که من خبر دارم این اثر به عنوان یک فیلم تلویزیونی ۹۰ دقیقه ای تولید شد، اما در قالب یک مجموعه ۹ قسمتی روی آنتن رفت. شاید وجود این مقدار «آبی» که میفرمایید به خاطر همین مسئله باشد. به هر حال تبدیل یک فیلم ۹۰ دقیقه ای به یک سریال ۹ قسمتی به چند صد لیتر آب نیاز دارد؟
متأسفانه باید به شما بگویم که این آدم (مسعود تگاور) از ابتدا قصد داشت این کار را در قالب یک مجموعه تلویزیونی بسازد، اما این قضیه را به ما نگفت و همه عوامل را به نوعی فریب داد.

ساده دلان

یعنی شما نمی دانستید که این اثر قرار است در قالب یک مجموعه تلویزیونی پخش شود؟
خیر، جالب است بدانید که یکی از دوستانم در «سیما فیلم» هم از این قضیه متعجب شده بود و حتی از این قضیه ابراز بی اطلاعی می کرد.

قضیه جالب شد؟

بله جالب تر اینجا است که این آقای کارگردان به دلیل اینکه در جایی که کم آورده بود! دست به این کار زد و با این کارش هم در واقع ما را به میدان «سیداسماعیل» و «گمرک» برد و چوب حراج به کار و سابقه مان زد. دستش درد نکند...!

اشاره داشتید که آقای تکاور در جایی کم آورده بود که دست به این کار زد. حالا ما می خواستیم بدانیم ایشان در کجا کم آورده بود که این کار را انجام داد؟

من دوست ندارم خیلی از مسائل را بازگو کنم؛ چون اصلاً نمی خواهم که با آن آدم وارد بازی دیگری شوم، بگذریم. یادآوری اتفاقات آن پروژه برایم خیلی ناخوشایند است در هر حال ماجرا برای من تمام شده است.

شما وقتی فیلمنامه را خواندید متوجه نشدید که حجم فیلمنامه بیشتر از یک کار ۹۰ دقیقه ای است؟

بله، فیلمنامه ای که به ما داده شد حدود ۱۵۰ صفحه بود و همانطوری که شما گفتید حجم آن به نسبت فیلمنامه یک کار ۹۰ دقیقه ای خیلی زیاد بود و من به این جوان (!) پیشنهاد کردم که این فیلمنامه بازنویسی شود. بر همین اساس با صحبت هایی که با هم داشتیم قرار شد تا حجم وسیعی از فیلمنامه که به نظر اضافه می رسید حذف شود تا در نهایت یک فیلمنامه منسجم از دل آن تولید یک فیلم ۹۰ دقیقه ای بیرون بیاید.

تصویر برداری یک فیلم ۹۰ دقیقه ای نهایت ۳۰ تا ۳۵ روز طول می کشد، قاعدتاً پروسه تصویربرداری این کار بیشتر از این زمان طول کشیده، طولانی شدن این مرحله از کار هم شما را متوجه این قضیه نکرد؟

چرا، اتفاقاً در اواسط کار شایعه شد که قرار است این فیلم در قالب مجموعه تلویزیونی پخش شود، اما وقتی این قضیه را با کارگردان در میان گذاشتیم به ما گفت: «نه به مرگ بچه ام، نه به جان مادرم! اصلاً چنین چیزی صحت ندارد.» وقتی هم به او گفتیم که چرا اینقدر «راش» می گیری؟ گفت: می خواهم که دستم باز باشد و از بهترین نماها استفاده کنم. ولی در عمل این اتفاق نیفتاد.

پس به خاطر اعتمادی که وجود داشت فکرتان اصلاً به طرف این قضیه نمی رفت؟

نه، به خاطر اینکه من همیشه می گفتم نیت این آدم خوب است و یک درصد هم فکر نمی کردم که او این کار را انجام دهد.

به هر حال این کار از لحاظ حقوقی هم مسئله ساز است. این پروژه به عنوان یک کار ۹۰ دقیقه ای تصویب شده و عوامل هم براساس بودجه یک کار ۹۰ دقیقه ای قرارداد بسته اند و دستمزدشان بر این اساس پرداخت شده است، در حالی که ما حاصل کار آنان تبدیل به یک مجموعه ۹ قسمتی شده است، یعنی در واقع یک جورایی...

در قرارداد من از عنوان «پروژه قلب» استفاده شده اما در قرارداد حسن پورشیرازی قید شده برای بازی در فیلم ۹۰ دقیقه ای «قلب».

ساده دلان

شما براساس تعداد جلساتی که حضور پیدا می کردید قرارداد بستید یا ماهیانه؟ من برای ۲۰ روز حضور در سر صحنه با او قرارداد بسته بودم، اما در زمان تولید این آقا آنقدر از بد بودن وضعیت مالی اش شکایت می کرد که مجبور شدیم با او کنار بیاییم و من ۱۴ روز بیشتر از قراردادم با او کار کردم و برای این اضافه کاری هیچ توقعی هم از او نداشتم و فقط می خواستم در نداری هایش شریک باشم، اما اشتباه کردم.

گویا شما در پروژه «قلب» علاوه بر بازی، به عنوان مشاور هم به کارگردان اثر کمک می کردید؟ این آقا (!) در طول کار با من خیلی مشورت می کرد و من هم تا آن جایی که می شد کمکش می کردم، اما او در نهایت کار خودش را کرد و از من و حسن پورشیرازی برای کیسه ای که دوخته بود حسابی خرج کرد.

به هر حال این هم کاری است که در پرونده تان ثبت شده است؟
بله، متأسفانه و جالب است که خیلی ها من را در بد بودن کار سهیم می کنند.

خب شما بازیگران آن کار هستیید؟

بله، همه عوامل در خوب شدن یا بد شدن یک اثر موثر هستند و اصلاً به همین خاطر است که من در بسیاری از کارها بازی نمی کنم. البته خیلی از دوستانم می گویند اگر فیلمی خوب از کار درنیاید به پای تو نمی نویسند، اما این طور نیست. اگر از این بحث بگذریم بهتر است.

شما جزء آن دسته از بازیگرانی هستیید که از تئاتر به سینما و تلویزیون آمدید. کارتان را از چه سالی در تئاتر شروع کردید؟
از سال ۱۳۴۵ و از خانه جوانان کارم را با آقای «گل سرخی» شروع کردم.

چطور شد که اصلاً به سمت تئاتر آمدید؟

خیلی اتفاقی، یک شب داشتم از پشت شیشه بخار گرفته ای داخل یک مکانی را می دیدم. در آن مکان عده ای دور هم نشسته بودند و صحبت می کردند. یکی از آن آدم ها متوجه من شد و بیرون آمد و گفت: «دوست داری تئاتر کار کنی.» من هم که از این سؤال او متعجب شده بودم، گفتم: «اجازه بدهید با دوستم مشورت کنم» و بعد از مشورت به آن دوستم کار تئاتر را شروع کردم. اتفاقاً خیلی زود یک متنی به من دادند و قرار شد نقش یک زندانی را در آن کار بازی کنم.

اشاره کردید که در «خانه جوانان» کار تئاتر را شروع کردید، در آنجا با چه کسانی هم دوره بودید؟

البته من چهار ماه بیشتر در «خانه جوانان» نبودم و در این مدت هم با همسر «شهره آغداشلو» هم دوره بودم، اما پس از آن وارد گروه «هنرهای ملی» شدم و با «عباس جوانمرد»، «محمود دولت آبادی» و «رضا کرم رضایی» همکاری کردم. این حضور حدود پنج سال طول کشید، یعنی از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۵۳ و بعد از این سال ها هم وارد کارهای تلویزیونی شدم.

اما اولین کار تلویزیونی تان را اگر اشتباه نکنم سریال «دلبران تنگستان» است و تولید این مجموعه هم سال ۱۳۵۲ شروع شد؟
بله، درست است. من سال ۵۲ از اداره تئاتر بیرون آمدم و همان سال هم در مجموعه «دلبران تنگستان» حضور پیدا کردم که در آن مجموعه هم نقش «سیدمحمد دکتر» را بر عهده داشتم. زنده یاد محمود جوهری، منوچهر فرید، حمید طاعتی و... از دیگر بچه های تئاتری بودند که در «دلبران تنگستان» بازی می کردند.

ساده دلان

بعد از «دلیران تنگستان» هم در مجموعه «سمک عیار» بازی کردید، که در این کار با علی ژکان همبازی بودید و فکر کنم آشنایی تان با او از همین جا شروع شد؟

نه، آشنایی ام با علی ژکان به خیلی پیش از این و به زمان دبیرستان و حضور در گروه «هنرهای ملی» برمی گردد و خیلی اتفاقی با هم در این کار همبازی شدیم. من به همراه بخشی از عوامل مجموعه «دلیران تنگستان» برای بازی در مجموعه «سمک عیار» انتخاب شدیم، که اتفاقاً «علی ژکان» هم در این کار حضورداشت و قرار بود نقش «سمک» را بازی کند.

گویا این کار به غیر از بازیگری مسئولیت دیگری هم بر عهده داشتید؟

بله در آن مجموعه من منشی صحنه و دستیار کارگردان هم بودم. این مجموعه هم از جمله کارهایی بود که تولید آن حدود سه چهار سال طول کشید. سال ۵۷ بود که آماده پخش شد.

پس در این مدت در کار دیگری بازی نکردید؟

چرا، در فیلم «رگبار» ساخته بهرام بیضایی یک نقش کوچکی بازی کردم.

علت اینکه تولید مجموعه «سمک عیار» چهار سال طول کشید چه بود؟

به هر حال این کار یک مجموعه ۲۶ قسمتی بود که توسط دو نفر کارگردانی شد یعنی یازده قسمت آن را محمدرضا اصلانی ساخت و بقیه را واروژ کریم مسیحی کارگردانی کرد. همین خودش باعث طولانی شدن کار شد.

وقتی به کارنامه کاری شما نگاه می کنیم، متوجه می شویم در طول مدت فعالیت تان در عرصه بازیگری هیچ گاه به عنوان نقش اصلی حضور نداشتید و بیشتر ایفاگر نقش های مکمل بودید، این اتفاق خواسته بود یا ناخواسته؟

برای من هیچ گاه حجم یک نقش و بلندی و کوتاهی آن مطرح نبوده است. به عنوان مثال در فیلم «شاید وقتی دیگر» حضوری بسیار کوتاه دارم، اما سعی کردم در این مدت کوتاه بازی قابل قبولی از خودم ارائه دهم و در این راستا هم از هیچ کوششی دریغ نکردم. در خصوص قبول نکردن نقش اول هم باید این نکته را متذکر شوم که این کار را تعمدی انجام داده ام. در این مدت نقش های اصلی زیادی به من پیشنهاد شد، اما من هیچ گاه آنها را نپذیرفتم.

چرا؟

چون همه آنها شبیه به نقش های موفق قبلی ام بوده اند و من هم هیچ گاه دوست ندارم نقش های تکراری و کلیشه ای را بازی کنم. من همیشه در پی تفاوت در نقش هایم هستم و در حال حاضر هم خیلی علاقه مند هستم که در یک کار کمدی موقعیت بازی پیدا کنم و در این زمینه هم تجربه کسب کنم.

به هر حال شما به عنوان یک حرفه ای در این عرصه فعالیت می کنید، فکر نمی کنید این سختگیری ها مقداری با اصول حرفه ای تضاد داشته باشد؟

بسیاری از افراد براساس معیار هایی فکر می کنند که بازی و بازیگری تاریخ مصرف دارد، اما من اعتقادی به این نظریه ندارم و معتقدم که بازیگر باید با بازی اش بر مخاطب تاثیر بگذارد تا بتواند کار خوبی ارائه دهد. در غیر این صورت بهتر است که این کار را انجام ندهد. البته باید بگویم که این یک نظر شخصی است و شاید این نظریه با ملاک های روز سینما و تلویزیون سازگار نباشد و با همان اصول حرفه ای که شما و یا حتی برخی از دوستانم می گویند، تضاد داشته باشد. در هر حال من این

ساده دلان

عقیده خودم را باور دارم که اگر کاری بدباشد من بازیگر هم در آن دخیل هستم. بنابراین باید کاری را انجام دهم که حس می‌کنم خوب و تاثیر گذار از کار درمی‌آید.

با توجه به این سختگیری‌ها و شرایطی که بر تولیدات سینمایی و تلویزیونی ما حاکم است، شما همیشه مجبورید کم کار بمانید؟

من همیشه به عنوان یک بازیگر سعی می‌کنم در پی این سؤال باشم که چگونه می‌شود کاری را بدون عیب و نقص انجام داد. من در لحظاتی حس می‌کنم که اگر فلان کار را به گونه‌ای دیگر انجام می‌دادم، اجرای بهتری پیدا می‌کرد. رسیدن به این نکات درباره یک نقش نیازمند تامل و صرف وقت کافی است، اما همان طوری که شما گفتید در اکثر کارهای سینمایی و تلویزیونی مجال و فرصتی برای اینگونه کارها وجود ندارد و همه چیز در دقیقه ۹۰ انجام می‌شود. بنابراین من ترجیح می‌دهم کم کار بمانم، اما وقت مردم را بی‌جهت با یک کار سطحی هدر ندهم.

شاید نبود این شرایط مطلوب باعث شد که در یک دوره‌ای به سمت ساخت فیلم کوتاه و مستند روی بیاورید؟
بله در فاصله سال‌های ۵۷ و ۵۸ تلاش کردم تا یک کار تلویزیونی بسازم، اما متأسفانه نوشته خوبی برای ساخت پیدا نکردم و این هم به کج سلیقه‌ی‌های من مربوط می‌شود؛ چرا که معتقدم هر کاری را نباید انجام داد.



اما بعد از این تلاش از فیلمسازی فاصله گرفتید و دوباره کار بازیگری را ادامه دادید. این خود نشان می‌دهد خاستگاه بازیگری برای شما خیلی مهمتر از دیگر حرفه‌های سینما است؟

بازیگری برای من همیشه مهم بوده و هست، اما همان طوری که قبلاً اشاره کردم، نقش‌های پیشنهادی نقش‌های خوبی نیست و من آنها را نمی‌پذیرم. نپذیرفتن این نقش‌ها برابر است با کم کاری و دوری ناخواسته من از بازیگری. شاید باور نکنید در سال جاری ۱۰ فیلمنامه به من پیشنهاد شد. هفت فیلم سینمایی و سه مجموعه تلویزیونی، اما هیچ کدام از نقش‌هایی که در این آثار به من پیشنهاد شدند، مورد تأییدم قرار نگرفت.

ساده دلان

وافعا سختگیری های شما باعث می شود تا در آینده هیچ کس جرأت پیشنهاد کار را به شما پیدا نکند. اصلاً به خاطر همین سختگیری ها مورد انتقاد دوستانم قرار گرفته ام. آنها می گویند «محبوب کسی است که نمی خواهد کار کند، پس بهتر است سراغ او نرویم»، اما در حقیقت این طور نیست. من فقط از کاری که خوشایندم نباشد، امتناع می کنم. اما اگر روزی کار خوب و مناسبی به من پیشنهاد شود، یقیناً آن را می پذیرم. همان طوری که سال گذشته در چهار فیلم بازی کردم

این سختگیری های پس از پذیرش نقش و در مرحله اجرا هم همراه شما است. یعنی برای اجرای یک نقش امکان دارد در ارتباط با کارگردان از حد مشورت با او هم فراتر روید؟

باید این نکته را در نظر داشت که در هنگام اجرای نقش باید خلاقیت بازیگر برانگیخته شود و اگر کارگردان ارتباط خوبی با بازی بازیگرش برقرار کند در کارش موفق خواهد شد. برخی از کارگردانان این مسئله را به خوبی درک می کنند و ناظران خوبی بر بازی بازیگرانشان هستند، اما برخی دیگر وارد جزئیات می شوند و در پی آن موفقیت کمتری نصیبشان می شود.

به هر حال صاحب آن کار کارگردان است و او باید تشخیص دهد که بازیگر باید چه نوع بازی از خود ارائه دهد. بله، اما من معتقدم وقتی ویژگی های یک نقش به درستی از سوی بازیگر دریافت شود، آن بازیگر هر حرکتی که در صحنه انجام دهد، درست است.

اگر یک بازیگر ویژگی های نقش را به درستی تشخیص نداده باشد، تکلیف چیست؟

برای خود من چنین اتفاقی افتاده است. در فیلم «پرده آخر» ساخته واروژ کریم مسیحی نقش برای من قابل درک نبود و شخصیت مورد نظر را پیدا نکرده بودم و نمی خواستم کار را بپذیرم؛ چرا که به باور نقش نرسیده بودم. اما طی مشورت هایی که انجام شد به یک باره نقش ماهیت خود را به من نشان داد. از آن پس دیگر سعی نکردم نقش بازی کنم. نقش به طور ناخودآگاه همراه من شد.

ساده دلان

مرداد ماه سال ۱۳۸۶

۱۲ مرداد سال ۸۶، خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا):

آثار قرآنی در سینما و تلویزیون چه تفاوت‌ها و تشابهاتی دارد؟

گفت: همه چیز در این کتاب آسمانی (قرآن) وجود دارد و می‌تواند برای سعادت انسان در این دنیا و آخرت راهگشا باشد، اما چگونگی استفاده از این کتاب مهم است، زیرا نحوه استفاده از آن می‌تواند در میزان تاثیرگذاری اثر، موثر باشد. ما نمی‌توانیم آدم‌ها را مکلف کنیم که تو باید آن طوری که ما می‌خواهیم رفتار کنی، چراکه هیچگاه این کارکرد نتایج مطلوب به همراه نداشته است و تجربه نشان داده نگاه از بالا هیچ‌گاه جواب نمی‌دهد.

آیا حضور در اینچنین آثاری می‌تواند برای خود بازیگر نیز تاثیرات جانبی به همراه داشته باشد؟

بازی در فیلم قرآنی به استنباط شما از قضیه مربوط می‌شود؛ «چرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست» و هنرمند تا خود از اثر متأثر نشده باشند، طبعاً نمی‌تواند چیزی را انتقال دهد و آنچه که شما اسمش را تأثیر از اثر می‌گذارید باید منوط به اتفاقی باشد که من در کلام نمی‌توانم آن را توصیف کنم.

اگر اتفاقی در سریال (صاحب‌دلان) اتفاق افتاده از وجود قرآن بوده است زیرا ما فرصت زیادی نداشتیم که ارزیابی‌های درست و حرفه‌ای در آغاز داشته باشیم و هنگامی که به من این نقش پیشنهاد شد به واسطه استخاره‌ای که گرفته بودم با اخلاص و با عشق وارد کار شدم، البته پس از صحبتی که با «لطیفی» داشتم، متوجه شدم که وی لطافت و نگاه زیبا به موضوع دارد و جالب است که بگویم هنوز خواندن سناریو را تمام نکرده بودم که چیزی در من ایجاد شد که احساس کردم، باید این کار را انجام دهم و به قول «لطیفی» گویی مجبور بودم تا این نقش را بازی کنم.



چرا دیگر آثار مناسبی نمی‌توانند به اندازه «صاحب‌دلان» تاثیرگذار باشند؟

پاسخگوی این نقصان، مسوولان هستند. هنگامی که سفارشی برای تولیدات مناسبی شکل می‌گیرد باید دقت خاصی در انتخاب عوامل صورت گیرد تا گروهی انتخاب شود که در عین حرفه‌ای بودن از اعتقاد قلبی نیز برخوردار باشند.

ساده دلان

نگرانی اصلی من در این سریال این بود که مردم به واسطه‌ی سابقه پخش برخی آثار دینی سطحی پیش از این، سریال را پس بزنند اما با مشورتی که با «لطیفی» داشتم به این نتیجه رسیدیم که صاحب این کتاب با توجه به نیت گروه از این اثر حمایت‌های لازم را خواهد کرد.

برخی اساتید دانشگاه در زمان پخش این سریال ادعا کردند این اثر به نوعی درصدد ترویج خرافه‌پرستی است در صورتیکه این ادعا نشان‌دهنده درک نکردن مفهوم اثر است، البته آن نکته که برای گروه ساخت، حائز اهمیت بود تأییراتی بود که این کار بر روی مردم گذاشت؛ چراکه به عینه دیدم طیف وسیعی از مردم با دیدن این کار تحولاتی در درونشان ایجاد شد که به سوی نیکی سوق داده شدند، برای نمونه بسیاری از جوانان که با نماز و روزه مانوس نبودند به واسطه تأییرپذیری از این اثر سعی کردند در اجرای اصول دین خود جدیت بیشتری داشته باشند.

اگر ما در زندگی رو به جلو حرکت کنیم و رشدی در ما اتفاق بیافتد ما بیش‌تر به عجز خواهیم رسید، چون بیش‌تر به ناتوانی خود در مقابل پروردگار پی خواهیم برد. در این سریال نیز نقشی را که من بر عهده داشتم به دلیل رسیدن به این فهم، دچار عجز شده بود و انشاءالله همیشه در طول زندگی دریافت این کوچکی در مقابل بارگاه احدیت وجود داشته باشد که این تسلیم شدن خصوصیت اسلام است.

آیا این اثر (صاحب‌دلان) می‌تواند یک الگوی مناسب برای تولیدات قرآنی و مناسبتی باشد؟

این تصور که با الگو قرار دادن یک اثر موفق می‌توان به الگویی مشخص در ساخت دست یافت تصویری اشتباه و ناشیانه است؛ چراکه خود کار است که برای اثر اعتبار به دست می‌آورد نه تقلید یا رعایت یکسری اصول معین، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که این کار سرمشقی باشد برای کارهای مناسبتی.

شک نیست که سینما و تلویزیون می‌تواند در دگرگونی آدم‌ها نقش داشته باشد، همانطور که کشورهای صاحب سینما برای پیشبرد اهداف خود از این ابزار سود لازم را برده‌اند؛ اما متأسفانه در این رابطه تا به حال کارهای لازم در تولیدات داخل ایران انجام نشده است و برخی تولیدات فقط به منظور پر کردن زمان پخش ساخته می‌شود.

مرز بین شعار و واقعیت در فیلم قرآنی چیست؟

در اینگونه تولیدات (قرآنی) نمی‌توان قانون و اصول مشخصی را برای پرهیز از شعار در اثر به عنوان الگو رعایت کرد؛ چراکه رعایت برخی از اصول به علت تکرار شدن درگیر کلیشه می‌شود.

به عنوان یک نمونه موفق می‌توانم از سریال «صاحب‌دلان» نام ببرم که برای پرهیز از شعارزدگی در آن احتیاطی به عمل نیامد، چون امر کنترل شده‌ای برای این اثر رخ نداد و شاید بتوان گفت یک نوع جاری شدن در این اثر اتفاق افتاد.

آن چیزی که در آثار قرآنی اصل است سختی است همانطور که قرآن می‌فرماید «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» به همین دلیل من در این کار متوجه شدم که برای اینگونه آثار طی کردن یک راه سخت ضروری است.

جنس مخاطب سینما و تلویزیون با هم متفاوت است برای نمونه سریال «صاحب‌دلان» که یک تولید تلویزیونی است مخاطب داخل را مد نظر داشت؛ اما فیلم سینمایی «رنگ خدا» بیننده جهانی را هدف قرار داده بود، البته در آثار سینمایی نمی‌توان از

نقش تبلیغات غافل شد چراکه مخاطب در سینما در گام اول به واسطه تبلیغات صحیح است که به سمت سینما کشیده می‌شود. سیاست‌گذاری مناسب لازم است، برای اینکه یک اثر قرآنی در سینما و تلویزیون بتواند تأثیرگذار باشد باید تا آنجا که ممکن است

از آثار با پرداخت مستقیم دوری کرد؛ زیرا تجربه نشان داده آثاری که به صورت به مفاهیم قرآنی توجه داشته با عکس‌العمل منفی مخاطب روبه‌رو شده است برای نمونه در سینمای کودک همیشه پرداختن به این مفاهیم (قرآنی) با نگاهی نصیحت‌گونه و از بالا همراه بوده است و این پرداخت ناصحیح متأسفانه در آینده نتایج نامناسب به همراه خواهد داشت.

ساده دلان

مهر ماه سال ۱۳۸۷

۱۰ مهر سال ۸۷، عید فطر، برنامه سیمای خانواده:

آقای محبوب متولد سال ۱۳۲۷ هستند. برنده سیمرخ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد بخاطر فیلم «رنگ خدا»، برنده تندیس زرین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد بخاطر فیلم «من ترانه ۱۵ سال دارم» و خلاصه کارهای خیلی قشنگ و متفاوتی کردن و خیلی از منتقدان معتقدن که آقای محبوب هیچوقت کارهای سطح پایین انجام ندادن.



چرا آقای محبوب اینقدر کم کار شدن؟

من کم کار نشدم. مرتب دارم کار میکنم. الان تواما سه تا کار داره انجام میشه. یکیش همین «ملک سلیمان» که کار من تقریبا تموم شده. یکیش همین کار آقای (محمدرضا) ورزی هست که فعلا اسمش «دیکتاتور» (عمارت فرنگی)»، که نقش مدرس رو قراره بازی کنم. یکی هم کاریه که تو شمال دارم انجام میدم «بیچه های بهشت»».

راجب به مستند سازیتون توضیح بدید. به عنوان یه آدم مستند ساز دنبال چه سوژه هایی هستید؟

من اولین کار بلندم رو تو این سازمان سال ۵۹ انجام دادم «چوپانان کویر» که تا اینجا پخش نشده. فیلم بلندی بوده که مبنای مستند داشته و داستانی بوده. آقای گرجستانی، آقای ژیان و دوستان دیگه تو اون زمان توش بازی کردن. گرایش به سمت و سوی مستند دارم. «در جستجوی تعادل» تقریبا سه سال وقت من رو گرفت. باز هم از سازمان پخش نشد. یعنی پنج قسمت سریال و یک فیلم سینمایی. تنها جائیکه قسمت سینمایی رو نمایش دادن جشنواره فجر بود که سال بعدش تو جشنواره رشد، جایزه ویژه رو گرفت. به هر حال اون موقع آقای دکتر پور نجاتی، نامه کتبی شونو دیدم که نوشتن به هیچوجه برای پخش از سیما مناسب نیست.

ساده دلان



سریال در جستجوی تعادل قصه داشت؟

من خودم بازیگرش بودم. کار اساس مستند داشت و خیلی آیتم ها رو به هم متصل میکرد. اساسا به دنبال این بود که بگه چه چیزهایی موجبات تعادل رو مهیا میکنه و چه چیزهایی میتونه تعادل انسان رو به هم بزنه. این کار در سال ۷۰ تا ۷۲ انجام شد.

شاید اگر پیگیری میکردین اجازه پخش پیدا میکرد؟!

یکی از دوستان اون موقع کار رو به آقای لاریجانی هم داد. آقای لاریجانی هم کار رو دید. من میدونم کار به هر حال اگر که پخش بشه، به واقع در وهله اول تعادل آدما رو به هم میزنه. به هر حال من به طور عمیق چهار پنج سال وقت صرف اینکار کردم. آیتم های گسترده ای داره و بالطبع شاید هنوز شرایط پخشش مهیا نباشه. ولی برای یک جایی مثل شبکه چهار به نظرم میتونه مناسب باشه...

ساده دلان

بهمن سال ۱۳۸۷

حسین محبوب به همان آرامی نقش‌هایش است و کمتر اهل صحبت در مورد کارهایش اگر چه زمان زیادی از پخش سریال «عمارت فرنگی» نمی‌گذرد، اما بهانه نقش مدرس آن قدر مهم بود که باعث شد با او گفت‌وگو بنشینیم. محبوب، علاقه خاصی به تاریخ دارد و سفر در ایام گذشته برایش دلچسب و شیرین است.



شما جزو آن دسته از بازیگرانی هستید که از تئاتر به سینما و تلویزیون آمدید. کارتان را از چه سالی در تئاتر شروع کردید؟
از سال ۴۵ و از خانه جوانان کارم را با آقای «گل‌سرخ» شروع کردم.

اولین کار تلویزیونی‌تان را هم با سریال «تنگستان» شروع کردید. درست است؟
بله. درست است. سال ۵۲ از اداره تئاتر بیرون آمدم و همان سال هم در مجموعه «دلبران تنگستان» حضور پیدا کردم که در آن مجموعه نقش «سیدمحمد دکتر» را به عهده داشتم و پس از آن هم در سریال «سمک عیار» بازی کردم.

اساساً از چه زمانی به تاریخ علاقه‌مند شدید؟
من فکر می‌کنم تمام آدم‌ها به هر حال یک جوری به گذشته‌شان تعلق دارند. چون تاریخ بخشی از گذشته ماست. باید به تاریخ توجه داشته باشیم. اگر می‌خواهیم برای آینده تصمیم بگیریم باید گذشته را فتح کنیم، چرا که اگر با ضعف‌های خودمان نتوانیم رودررو شویم نمی‌توانیم به قوت‌هایمان دست پیدا کنیم.

اما نسل امروز چندان به جستجوگری در تاریخ علاقه‌ای ندارد؟
به نظرم این افراد تنها به خودشان ظلم کرده‌اند، چرا که تاریخ پر از تجربه و درس‌های حکیمانه است.

بهترین اثر تاریخی که تا به حال دیده‌اید؟

ساده دلان

کار خاصی مد نظرم نیست. من فکر می‌کنم همه کارهای ما قوت و ضعف‌های خود را در عین حال داشته است و باید بیشتر از اینها به این نوع کارها بها داده شود و کوشش بیشتری شود.

در این چند سال صدا و سیما رویکردی خوب نسبت به ساخت سریال‌های تاریخی داشته است. این مساله را چطور ارزیابی می‌کنید و آیا فکر می‌کنید صدا و سیما در این زمینه موفق بوده است یا خیر؟
نمی‌شود یک حکم قطعی صادر کرد. فقط امیدوارم که این مساله موجب نشود که بخش‌های دیگر کم‌رنگ شوند و اگر قرار است سریال تاریخی بسازیم بهتر است که حق مطلب به درستی ادا شود و همه جوانب را آن‌طور که بوده در نظر بگیریم.

و سریال عمارت فرنگی. چطور با آقای ورزی (کارگردان) آشنا شدید؟
آقای ورزی از قبل تمایل زیادی داشتند با من کار کنند و خوشبختانه روی کارهای قبلی من هم اشراف خوبی داشتند. تا جایی که حتی بعضی از دیالوگ‌های من را هم از حفظ بودند. این شد که وقتی از من برای بازی در این کار دعوت کردند، پذیرفتم.

خودتان هم مخاطب کارهای ایشان بودید؟
متأسفانه به آن شکل خیر. جسته و گریخته، فیلم حضرت ابراهیم(ع) و کریمخان را از ایشان دیده بودم.

شما خود از بازیگرانی هستید که با حساسیت زیادی نقش‌هایتان را انتخاب می‌کنید. این وسواس نشأت گرفته از چیست؟
به هر حال من از این کارهایی که پیشنهاد می‌شود و حق انتخاب دارم، تعدادی را می‌پذیرم. باید بگویم که وجه آرمان‌گرایانه من خیلی جاه‌طلبانه‌تر و بلندپروازانه‌تر است. دوست دارم کارهای خوب و ارزنده‌ای ساخته شود تا من هم به سهم خودم بتوانم کاری انجام دهم. حالا چقدر موفق بوده‌ام و توانسته‌ام درست عمل کنم، خدا می‌داند.



آقای محبوب، در اکثر نقش‌هایتان یک اصالت و منش خاصی وجود دارد که اوج این مساله در نقش سیدخلیل «سریال صاحب‌دلان» به تصویر کشیده شد. در این مورد توضیح دهید و این که خودتان این‌گونه نقش‌ها را می‌پسندید یا از طرف کارگردان‌ها به شما پیشنهاد می‌شود؟

ساده دلان

من دلم نمی‌خواهد یک انگ معین در عرصه بازیگری به من زده شود، چرا که دوست دارم بتوانم در همه ژانرها و نقش‌ها خودم را محک بزنم. قرار هم نیست وقتی در نقشی جواب داده‌ام، دیگر تنها همان مسیر را ادامه دهم. این مساله چندان برایم جذاب نیست و بشدت از این موضوع پرهیز می‌کنم، چرا که تکرار هر چیزی فقط یک بار جذاب و شیرین خواهد بود و اگر نقشی بخواهد چند بار تکرار شود، قطعاً خسته‌کننده خواهد شد. این اصالتی را که شما از آن حرف می‌زنید به آن شخصیت و نقش می‌خورد.

این‌طور که مشخص است، شما دوست دارید متفاوت کار کنید. فکر می‌کنید طی این سال‌ها توانسته‌اید این تفاوت را در کارهایتان ایجاد کنید؟

زیاد به این بخش توجه نمی‌کنم و این کنکاش را انجام نمی‌دهم، چرا که هر مقطع معینی برای رسیدن به یک مرحله تازه است. نقش‌هایی که بازی کرده‌ام، قطعاً متعلق به دوران خودشان بوده‌اند و من امروز به فکر بستری تازه هستم. آن هم با بازی در نقش‌های تازه‌تر و متفاوت‌تر.

مساله دیگر در اکثر نقش‌هایتان سکوتی است که وجود دارد، البته یک سکوت معنادار. این مساله چقدر در شخصیت حقیقی شما وجود دارد؟

واقعا وقتی قرار است نقشی را ایفا کنیم، بخشی از وجود خودمان را هم با او همراه می‌کنیم، چرا که نمی‌توانیم تمامی ذرات آن شخصیت تازه را خلق کنیم و از این نظر بخشی از وجود حقیقی‌مان را به آن کاراکتر اضافه می‌کنیم. بنابراین این سکوت معنادار در خود من نیز وجود دارد. برای همین هم در اکثر نقش‌هایم به گونه‌ای متبلور می‌شود.

چه شد که پذیرفتید در مجموعه عمارت فرنگی حضور پیدا کنید؟

به نظرم فیلمنامه خوبی داشت و متن برایم جذاب بود. به نظرم متن دانستنی‌های خوبی را می‌توانست به مخاطب انتقال دهد و این آگاهی حسن کار بود. برای همین هم پذیرفتم.

تنها به فیلمنامه بسنده کردید یا خودتان هم تحقیقاتی داشتید؟

به هر حال از آقای ورزی خواستم منابعی را در اختیارم بگذارد و یک چیزهایی را هم خودم پیگیری کردم تا شناختم نسبتا به شخصیت مدرس بیشتر شود.

این تحقیقات چگونه صورت گرفت؟

متاسفانه از مرحوم مدرس نه صدایی موجود است و نه فیلمی. بنابراین بیشتر به عکس‌های ایشان دقت نظر داشتم و سعی کردم از این طریق یک ارتباط درونی پیدا کنم. البته از کتاب‌های موجود در مورد ایشان هم استفاده کردم. به هر حال توانستم یک ارتباط غیرمستقیم با این شخصیت برقرار کنم و خوشبختانه فرصتی را هم که در اختیارمان بود، فرصتی خوب و کافی بود.

سختی‌ای که نقش‌های تاریخی برای بازیگر دارد این است که چون مردم از آن شخصیت به هر حال خاطره دارند یک تصویری در ذهنشان هست. شما با چه دیدی به شخصیت مدرس نزدیک شدید؟

ساده دلان

فقط می‌توانم بگویم من با وسواس زیادی به این نقش نزدیک شدم و سعی کردم حتی با عکس‌العمل‌های مختلف مثل حرکت چشم‌هایم خودم را به مدرس نزدیک کنم تا برای مخاطب ملموس‌تر باشد. به هر حال انتظارم خیلی بیشتر از این چیزی است که خواهید دید. این همان وسواسی است که شما می‌گویید و من اسمش را دقت می‌گذارم.

پیش از شما مرحوم شکیبایی در سریال مدرس، این نقش را ایفا کرده بودند. چه کردید که بتوانید بازی متفاوتی را از این جهت ارائه دهید؟

هر کدام از بازیگران، به هر حال به یک طریق به این نقش نظر و نگاه داشتند. من هم با نظر و نگاه خودم به شخصیت مدرس نزدیک شدم و خواستم آن را به شیوه خودم پیدا کنم و هرگز به این مساله فکر نکردم که بخواهم این شخصیت را متفاوت بازی کنم. چون به هر حال مرحوم شکیبایی هم بسیار هنرمندانه این نقش را ایفا کرده‌اند و من هم به سهم خودم مدرس را این گونه روایت کردم.

کارگردانی ورزشی چگونه بود؟

به نظرم ایشان آدم بسیار انعطاف‌پذیری است و کوشش می‌کند که کارهای خوبی انجام دهد. این مساله برای من بسیار بارز و قابل ستایش است. او در هدایت بازیگرانش بسیار روان جاری می‌شود.

اتفاقات آن دوران را چگونه ارزیابی می‌کنید، بخصوص نقشی را که مرحوم مدرس در این دوران داشتند؟

به هر حال وضعیت اسفباری بوده است. مدرس از نگاه وطن‌فروشان یک آدم مزاحم بوده چون می‌خواست خلاف جهت آب شنا کند. ضمن این که مدرس بشدت در جریانات آن دوره، انسان تاثیرگذاری بوده است و آرمان‌های مدرس برای بشر امروز و فردا بسیار قابل اهمیت است.

فکر می‌کنید چرا مجموعه‌های تاریخی ما چندان با مستندات واقعی‌شان روایت نمی‌شوند؟

به نظرم در مورد این مساله یا منابع مان کافی نیست یا کوششمان ضعیف است یا حتی زمانی را که برای پیش‌تولید در نظر می‌گیریم، محدود است.

در مورد قصه «عمارت فرنگی»، این مساله را احساس کردید، در واقع تحریف قصه را؟

به هر حال همه ما همه چیز را نسبی می‌بینیم. چون اگر بخواهیم به همه مسائل موشکافانه نگاه کنیم طبیعی است که ضعف‌هایی را هم خواهیم دید، ولی به طور نسبی قصه خوب بود و با مستندات واقعی هماهنگی داشت.

حسین محبوب، چه چیزی را در تاریخ و گذشته به جا گذاشته است؟

من خودم را جا گذاشته‌ام و همه خاطراتم را.

دغدغه اصلی شما در عرصه بازیگری... .

دل‌م می‌خواهد در این عرصه موثر واقع شوم. دل‌م می‌خواهد برای مردم کار کنم و قدم مثبتی برایشان بردارم. در این صورت است که می‌توانم بخشی از خاطرات آنها باشم.

ساده دلان

مدرس... .

یک انسان بزرگوار به معنای واقعی.



در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

در سریال خسرو معصومی به نام «چارسوق خاطره (بچه های بهشت)»، نقش یک معلم تبعیدی را دارم. این سریال هم روایت‌کننده بخشی از تاریخ معاصر است.

ساده دلان

مهر ماه سال ۱۳۸۹

۲۵ مهر سال ۸۹، برنامه سینما گلخانه شبکه سوم سیما:

سلام بر شما خیلی خوش آمدید به سینما گلخانه
منم سلام خدمت شما عرض میکنم همچنین به بینندگان عزیز



تقریباً یکماه از «مسیر زاینده رود» میگذره، چطور بود؟
شرایط سختی بود، بخصوص اواخرش که قرار بود کار برسه. کمبود زمان. یه جاهایی ما لاجرم صبح میگرفتیم که به شب برسونیم قسمتها کامل شه.

آقای حسین محبوب متولد ۱۳۲۷ در رشت، اولین کاری هم که در عرصه هنر انجام دادید، فیلم «رگبار» به کارگردانی بهرام بیضایی بود. نظرتون راجع به کار با آقای عباس جوانمرد و بهرام بیضایی .
من به هر حال کارمو با تئاتر شروع کردم، خدمت آقای جوانمرد و آقای بیضایی که استادای ما بودن، دوره های خاصی رو دیدیم. دوستان دیگه ای هم بودن که به ما منت گذاشتن و ما رو راه انداختن.

اولین تئاترهایی که کار کردین «سلطان مار» و «در جنگل بوده»، درسته؟
بله «سلطان مار» کار آقای بیضایی و «در جنگل» هم کار آقای دولت آبادی بود.

در مورد فیلم «ما هنوز زنده ایم» که در جشنواره دفاع مقدس پخش شد و شما هم جایزه گرفتید توضیح بدید.
موضوع قشنگی بود و برای من بسیار خوشایند بود. به بخش شیمیایی ها و معلولهایی که توی آسایشگاهها زندگی میکنن، میپردازه. جای بسی تاسفه. انتظار دارم که رسیدگی خیلی بیشتری نسبت به این انسانهای شریف اعمال بشه.

ساده دلان

چکار میشه کرد که خاطرات و حس و حال دفاع مقدس زنده بمونه؟
من بالشخصه نظری ندارم که من چکار میتونم بکنم...

شما یه هنرمندید و همه دوست دارن دیدگاه و نظر شما رو هم بدونن...

خیلی ماشالا سواتون کلیه یا من از پاسخش عاجزم. من انتظار دارم که به این انسانهای شریف واقعا رسیدگی خاص انجام بشه و اگه نیاز مندیهایی دارن خیلی خیلی بیشتر بهشون پرداخت بشه و تعلق بگیره. این کار مال پنج یا شش سال پیشه. ما به آدمهایی برخورد کردیم که بدرستی نسبت به خودشون و خانواده اشون شناخت نداشتن. یکی از انسانها وقتی که خانومش میومد بهش سر بزنه نمیشناخت کیه و میگفت این زن کیه که میاد اینقدر به من میرسه. خیلی جای درد داره. واقعا انتظار دارم خیلی خیلی بیشتر به این انسانها رسیدگی بشه...

دلیل اینکه پذیرفتید تو یه چنین کاری با یه همچین موضوعی شرکت کنین چی بود؟
خواستیم گوشه ای از این زندگی درناک رو انعکاس بدیم. دیگران ببینن که اونایی که شیمیایی و موجی شدن چه شرایطی دارن.



گرفتن جایزه برای فیلم ما هنوز زنده ایم

شما اعتقاد دارید که دروغ گفتن و عدم نمایش صحیح یه اتفاق حال انسان رو بد میکنه. ارتباط اینکه همه کارهائیکه انجام دادید کارهای فاختری بوده و کلی جایزه گرفته با این اعتقاد شما در چیه؟

به نظر من یه کمی غلو هست تو این قضیه و گرافه گوئی. من خودم واقعا طلبه این راه هستم و اونجاهایی رو که مد نظرم بود رو هنوز اصلا بهش نرسیدم. سنم بالا رفته ولی هنوز اون چیزی که مد نظرم بود تحقق پیدا نکرده. یه تلاشی بود، وظیفه ای بود. ما موظفیم که کارهامونو درست انجام بدیم. چندجا عرض کردم. فرض کنید که ما کفاش هستیم. کفشی باید بسازیم که تو پا راحت باشه، استحکام و زیبایی هم داشته باشه. وظیفه ماست. غیر از این باشه اشکال وجود داره. این رو اگر اساس قرار بدیم تازه یه کار معمولی انجام دادیم و به اون کارهای فاختری که جنابعالی بیان کردید هنوز نرسیدیم. خیلی من انتظارم بیش از این بود...

ساده دلان

میتونم بپرسم چه چیزی برای خودتون ترسیم کردید؟

ما باید برای مخاطب خودمون دنیا و بستری رو آماده کنیم که نوید بخش زندگی بهتری باشه. آدمها به تعالی برسند. به آگاهی و ادراک بهتری برسند. حرکت ما، حداقل خودمو عرض میکنم، خیلی ناچیز بود. من انتظارم بیشتر از اینه که تاثیر گذاری داشته باشیم. آره تو بخشی از این کارها به مدد خدایی که ما رو خلق کرده این تاثیر گذاری بود. مثلا صاحب دلان. اصلا انگار کار تحت کنترل و اختیار ما نبود. یک نیروی اعلا تر داشت مطلب رو جلو میبرد.

چه جور فیلمهایی معمولا میتونه موجبات تعالی آدمها رو فراهم کنه؟

همه جور فیلمی. تو ژانر کمدی، درام... اگه نوشته درست باشه، عوامل درست گزینش شده باشه، زمان کافی وجود داشته باشه و مقدار هزینه ای که یه کار نیاز داره، بهش تعلق بگیره.



شما کارگردانی تو ژانر مستند هم کردید مثل «ترکمن» و «در جستجوی تعادل». چرا مستند؟

به هر حال مستند خیلی بستر خوبییه برای فیلم سازی. موضوعاتی از طرف آیتمهای مستند میاد خیلی به کار کمک میکنه تا ارزشهای خاص خودشو پیدا کنه یا حداقل تو یک دورانی اینطور تلقی و تصور من بود.

در مورد نقش شما تو فیلم رنگ خدا. یه چیز ماورایی بود. انگار نقش نبود انگار خود واقعیتون بود. چنین چیزی بود واقعا؟ من فکر میکنم تقریبا تا اونجائیکه مقذور بوده تو تمام کارها یک چنین چیزی بوده. اون کار دقت بیشتری روش شده بود و تمام گروه هم تلاششون این بود که کار متفاوتی انجام بدن، باز به تقاضای اون بالایی... جزیی از اون کار هم من بودم.

قلب ساخته آقای تکاور. این فیلم چطوری بود؟

زیاد دوست ندارم راجب این فیلم صحبت کنم. یک بخشش برمیگرده به مناسبات رفتاری من با کارگردان که چیزی ناخوشایندی توش بود. من انتظار بیشتری داشتم. همون چیزی که اسمش صداقته. توی کار اگه من چیزی رو ببینم خیلی راحت کار رو انجام میدم، بدون در نظر گرفتن خیلی چیزای دیگه. ولی وقتی این صداقته یخورده توش خدشه ایجاد بشه برای من موجبات ناخوشایندی رو ایجاد میکنه...

ساده دلان

دی ماه سال ۱۳۹۱

در نشست عوامل سریال زمانه در خانه هنرمندان:



حسین محبوب درباره‌ی حضور در «سریال زمانه» گفت:

قبول کردن این کار ماحصل دوستی من با اسماعیل عقیفه و حسن فتحی بود. ما متقاضی این بودیم تا کارهای جالب‌تری انجام دهیم و موثر باشیم ولی جای بسی تعجب است که ما در سرازیری هستیم.

او در پاسخ به پرسشی درباره‌ی نقش متفاوت خود در «زمانه» گفت:

ما همه چیز را معین و ثابت دوست داریم و یکی از نقاط آسیب‌پذیرمان هم همین است که آدم‌ها را با یک قاب ثابت می‌بینیم. شخصیتی که شما از من در ذهن دارید، حال من را به هم می‌زند. چون ۵۰ نقش مثل آن به من پیشنهاد شد و هیچکدام هم نمی‌توانست موفقیت چنین نقشی را تکرار کند.

من نمی‌خواستم به خاطر روزمرگی‌ام و به خاطر اینکه ۵۰ نقش به من پیشنهاد شده ارزش یک کار خوبم از بین برود اما همه کارگردان‌ها به دنبال سوپاپ اطمینان هستند و به دنبال بازیگری می‌گردند که یک نقش را تکرار کند. آن‌ها تا جایی این کار را ادامه می‌دهند که آن فرد را مثل آشغال می‌کنند و در سطل زباله می‌اندازند. آدم‌های زیادی داشتیم که این کار را ناآگاهانه انجام دادند.

محبوب در پاسخ به سوالی درباره‌ی سکنه‌هایی که در برخی از بخش‌های «زمانه» وجود دارد، توضیح داد:

بخشی از قضایا در ذهن بیننده است و به نظر من هم باید ریتم قصه خیلی تندتر می‌شد. اینکه خوراکی آماده به مخاطب داده شود خبط محض است و حتی نامردی است. چنین سکنه‌هایی در داستان به نظر من لازم است که اگر غیر از این باشد ما چگونه می‌توانیم دگرگون شویم.

ما تلاش می‌کنیم اتفاق خاصی بیفتد و امیدوارم این اتفاق بازخورد داشته



باشد و منجر شود که مردم را یک قدم به جلو ببریم.

ساده دلان

دی ماه سال ۱۳۹۱

در گفتگو با خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا):



فکر می‌کنید در سریال‌های تلویزیونی تا چه حد به مساله کتاب اهمیت داده می‌شود و آیا سریال‌های تلویزیونی تا به امروز تاثیری بر بهبود فرهنگ مطالعه در ایران داشته‌اند یا خیر؟
خیر. جای کتاب در سریال‌های تلویزیونی بسیار خالی است و به طور کل می‌توان گفت که این سریال‌ها قدمی در بهبود فرهنگ کتابخوانی در ایران بر نداشته‌اند. امروزه کتاب به یک کالای بی‌ارزش تبدیل شده که انگار هیچ تاثیری در فرهنگ ندارد، چرا که کسی به فکر آن نیست. به نظر من تلاش‌هایی که تاکنون در زمینه بهبود وضعیت کتابخوانی، در همه حوزه‌ها چون سریال‌های تلویزیونی، صورت گرفته با شکست مواجه شده است. باید در این زمینه برنامه‌ریزی‌های متفاوتی انجام داد.

میزان مطالعه بازیگران تلویزیونی چقدر است؟

احساس چنین ضرورتی میان بازیگران نسبت به گذشته کاهش یافته است، البته طیفی از جوان‌های بازیگر مطالعات بسیار بالایی دارند و به همین دلیل بازی آن‌ها نیز با کیفیت‌تر نسبت به بقیه است.

آیا تصمیمی برای نگارش کتاب در حوزه تخصصی خود یا درباره خاطرات دوران هنری‌اش دارد یا خیر؟

خیر، تصمیمی برای این کار ندارم، چرا که در حال حاضر آثار نویسندگان ایرانی به شمارگان محدود و بسیار پایین و خجالت‌آوری رسیده است. امروزه دیگر کسی رغبتی برای نوشتن و انتشار کتاب نشان نمی‌دهد، چون تضمین مالی برای نویسنده و ناشر وجود ندارد. به هر حال نویسندگان باید از راهی گذران زندگی کنند. ما در ایران در زمینه انتشار کتاب دچار افراط و تفریط شده‌ایم. در برخی زمینه‌ها تالیفات گسترده‌ای صورت گرفته و سرمایه‌های دولتی هم پشتوانه آن‌ها بوده است. این مساله به هیچ عنوان بد که نیست، بلکه جای خوشحالی هم دارد، اما متأسفانه حوزه‌های دیگر کمتر حمایت می‌شوند و این مساله کار را خراب کرده است.

آخرین کتابی که خوانده اید و آن را به مخاطبان این گفت‌وگو پیشنهاد می‌کنید، چیست؟

این سوالات روتین که همیشه و در همه جا از بازیگران سینما و تلویزیون پرسیده می‌شود، به هیچ عنوان تاثیری در فرهنگ مطالعه ندارد. باید برای بهبود وضعیت کتابخوانی در ایران یک برنامه‌ریزی بهتر و اساسی‌تر کرد.

ساده دلان

بهمن ماه سال ۱۳۹۱

در گفتگو با روزنامه اعتماد:

حسین محبوب بازیگر نقش حسام فروزانفر سریال «زمانه» در گفت‌وگویی با روزنامه اعتماد ضمن انتقاد شدید از ممیزی‌های که گریبانگیر این سریال شده، گفته است:

آیا ما که عمر خود را برای هنر گذاشته ایم قابلیت تشخیص خوب و بد را نداریم و مدام باید ممیزی باشد و هر روز از سریالی که ساخته ایم جمله، دیالوگ و صحنه‌ی دربیاید. چرا باید چنین وضعیتی وجود داشته باشد؟ آیا اعتمادی به گروه سازنده وجود ندارد و نقش تعیین کننده باید به دست تعدادی جوان باشد که تازه از گرد راه رسیده اند؟!

وی در بخش دیگری از عدم پرداخت دستمزد به عوامل سریال گفته و از توقف ساخت سریال «سرزمین کهن» و ضررهای مالی این پروژه گلایه کرده و از بی‌مهری نسبت به هنرمندانی چون بهرام بیضایی انتقاد کرده است. بخش‌های برگزیده مصاحبه این بازیگر سینما، تئاتر و تلویزیون را در ادامه می‌خوانید.



بهرام بیضایی جزو نویسندگان هایی است که در خط قرمز است!

سینما زبانی است که باید مختصات خاص خودش را داشته باشد. به این زبان عده خاصی آگاهی دارند. در میان فیلم‌های مذهبی هنوز هم «روز واقعه» اثر برجسته‌ی بی‌اشک است اما نویسنده آن بهرام بیضایی جزو نویسندگان هایی است که در خط قرمز است و نباید به او نزدیک شد. می‌شد به او سفارش داد و نوع نگاه را برایش تبیین کرد و از توانایی او استفاده کرد اما چنین اتفاقی رخ نداد. اگر قصد داریم اتفاق خوبی بیفتد باید همه آدم‌ها وسط بیایند و همه توانایی‌ها به کار گرفته شود اما چنین چیزی وجود ندارد و فقط تفکیک وجود دارد که این آدم نه، آن یکی بله. این یکی هم اندکی می‌تواند در میدان حضور داشته باشد.

ساده دلان

به صورت کیلویی، دست هر کسی سه، چهار تا تله فیلم است

من درباره ساخت تله فیلم های ۹۰ دقیقه ای استنباطی دارم و آن هم این است که ساخت چنین فیلم هایی می تواند آرزوی هر کارگردانی باشد که فیلمی که در سینما قابلیت ساخت ندارد را با هزینه کمتر در تلویزیون بسازد اما متاسفانه به این فیلم ها خیلی سردستی نگاه شده است و الان به صورت کیلویی، دست هر کسی سه، چهار تا تله فیلم است.

«سریال زمانه» با چنگ و دندان و خون دل عوامل ساخته شد

متاسفانه در سریال زمانه پرداخت ها با تاخیر و بی نظمی انجام شد: این مساله هم شامل حال عوامل شد و هم بازیگران. در نتیجه این سریال با چنگ و دندان و خون دل عوامل ساخته شد. به دلیل مشکلات مالی عوامل نمی توانستند یک اتومبیل را آتش بزنند، چون تهیه کننده توان پرداخت هزینه آن را نداشت. چنین وضعیتی سبب می شود، تخیل نویسنده ها محدود شود و از حدود مشخصی فراتر نرود. متاسفانه «سر دم خیال» از یک جایی چیده شده و طبیعی است وقتی تخیل نویسنده محدود شود، دیگر نمی توان توقع کیفیتی بالا از سریال ها را داشت.

چرا از محل همین آگهی ها دستمزد عوامل پرداخت نمی شود؟

امروز هم که دیگر وضعیت قوزبالاقوز شده و پولی وجود ندارد. مسوولان هم انتظار دارند آدم ها نسبه کار کنند. نمی دانم پول آگهی هایی که پخش می شود به کجا می رود و چرا از محل همین آگهی ها دستمزد عوامل پرداخت نمی شود؟

زمانه به مخاطب اجازه نمی دهد از پای تلویزیون تکان بخورد

سال ها سریال هایی پخش می شد که هنگام تماشای آن می شد شام خورد، تلفن زد، دستشویی رفت و بعد که به سراغ تلویزیون می آمدیم چیزی را از دست نداده بودیم اما سریال زمانه این ویژگی را دارد که به مخاطب خود اجازه نمی دهد از پای تلویزیون تکان بخورد. اما وقتی سریالی اینچنینی مورد ممیزی واقع می شود، احساس می کنم به عنوان یک هنرمند موثر نبوده ام و نتوانستم چه در خودم و چه در مخاطبان خودم دگرگونی ایجاد کنم.

معلوم نیست چه کسی جوابگوی این هزینه هاست

۴۰ قسمت سریال (سرزمین کهن) تولید شده و با وجود صرف هزینه فراوان کار متوقف شده است. مسوولان شبکه سه میگویند باید کار حک و اصلاح شود اما نمی دانم این کار چه زمانی صورت خواهد گرفت. حتی در صوت نیاز به انجام چنین فرآیندی، جمع کردن دوباره سازندگان این سریال و به ویژه بازیگران به شدت مشکل است. بسیاری از آنها به لحاظ فیزیکی تغییرات فراوانی کرده اند و معلوم نیست چه کسی جوابگوی این هزینه هاست.

ساکت شو، حرف نزن، بمیر

مطلقاً دوست ندارم حرف هایم رنگ و بوی سیاسی بگیرد اما چه می توان کرد؟ گاهی با خودم می گویم ساکت شو، حرف نزن، بمیر چون ممکن است برای بسیاری از دوستان، شنیدن این حرف ها حس ناخوشایندی ایجاد کند. الان طیف وسیعی از رسانه ها قصد دارند با من مصاحبه کنند اما پاسخ تلفن های آنها را نمی دهم. نمی توانم به طرز حماقت آمیزی خودم را خوشحال نشان دهم. وقتی درد دارم و درد بی درمان است، چطور می توانم به برنامه یی تلویزیونی بروم و درباره زمانه صحبت کنم؟ من چه باید بگویم؟

فیلم شناسی حسین محبوب

			
سریال سمعک عیار محمدرضا اصلانی ۱۳۵۱	سریال دلیران تنگستان همایون شهنواری ۱۳۵۲ سید محمد دکتر	چوپانان کویر حسین محبوب ۱۳۵۹ -	رگبار بهرام بیضایی ۱۳۵۱ معلم
			
کنار برکه ها یدالله نوعصری ۱۳۶۵ سید رسول	مادیان علی ژکان ۱۳۶۴ رحمت	سریال سربداران محمد علی نجفی ۱۳۶۲	سریال افسانه سلطان و شبان داریوش فرهنگ ۱۳۶۲ روستایی

ساده دلان

			
<p>دوران سربی خسرو معصومی ۱۳۶۷ جان برار</p>	<p>برهوت محمد علی طالبی ۱۳۶۷ رسول</p>	<p>شاید وقتی دیگر بهرام بیضایی ۱۳۶۶ گدا</p>	<p>سریال کوچک جنگلی بهرروز افخمی ۱۳۶۵ صمصام السلطنه</p>
			
<p>نقش عشق شهریار پارسی پور ۱۳۶۹</p>	<p>پرده آخر واروژ کریم مسیحی ۱۳۶۹ سمسار</p>	<p>ریحانه علیرضا ریسیان ۱۳۶۸</p>	<p>خدا میاد مجید مجیدی ۱۳۶۸ پدر</p>

ساده ددان

<p>رنگ خدا مجید مجیدی ۱۳۷۶ هاشم</p>	<p>ماه و خورشید محمد حسین حقیقی ۱۳۷۴</p>	<p>براده های خورشید محمد حسین حقیقی ۱۳۷۴</p>	<p>سریال در جستجوی تعادل حسین محجوب ۱۳۷۲</p>
<p>سریال صنوبر مجتبی راعی ۱۳۸۰ میرزا</p>	<p>علی و دنی وحید نیکخواه آزاد ۱۳۷۹</p>	<p>باران مجید مجیدی ۱۳۷۹ فروشنده</p>	<p>واهمه های حضور (آینه ها) مهدی صفرخانی ۱۳۷۸</p>

ساده ددان

			
<p>طلبل بزرگ زیر پای چپ کاظم معصومی ۱۳۸۳ سرهنگ</p>	<p>خواب خاک سپیده فارسی ۱۳۸۲ راننده</p>	<p>رسم عاشق کشی خسرو معصومی ۱۳۸۲ سالار</p>	<p>من ترانه پانزده سال دارم رسول صدر عاملی ۱۳۸۰ پدر</p>
			
<p>حلقه کاظم معصومی ۱۳۸۶ جهان</p>	<p>سبز کوچک غلامرضا رضانی ۱۳۸۶</p>	<p>سریال صاحب‌دلان محمد حسین لطیفی ۱۳۸۵ سید خلیل صحاف</p>	<p>در مه بخوان (بالتر از آسمان) فریدون حسن پور ۱۳۸۵ دکتر</p>

ساده دلان

			
روایای سبز حسین محجوب ۱۳۸۷ -	سریال بچه های بهشت خسرو معصومی ۱۳۸۷ جمال تاج الدینی	ملک سلیمان شهریار بحرانی ۱۳۸۷ عاصف	سریال قلب مسعود تکاور ۱۳۸۶ سرهنگ خوش رزم
			
جمعه داغ احمد دیری ۱۳۸۸ سروان	ستایش محمد رضا رحمانی ۱۳۸۷ فرجی	ما هنوز زنده ایم اسماعیل فلاح پور ۱۳۸۷ سید	سریال عمارت فرنگی محمد رضا ورزی ۱۳۸۷ مدرس

ساده دلان

			
سریال زمانه حسن فتحی ۱۳۹۱ حسام فروزانفر	سریال در مسیر زاینده رود حسن فتحی ۱۳۸۹ ملک منصور مسیب	خانه ای در دور دست کاظم معصومی ۱۳۸۹	مهتاب روی سکو فیما امامی ۱۳۸۹ ابراهیم
			
شب دمام خسرو معصومی در دست تولید استاد ابراهیم	سریال سرزمین کهن کمال تبریزی در دست تولید اوس حسین کاشیکار	ترنج مجتبی راعی اکران نشده	سریال ستاره حیات جواد ارشادی در دست تولید میلانی

کاوه - خرداد ۱۳۹۲

kavehita@gmail.com

www.hossainmahjoob.blogfa.com